

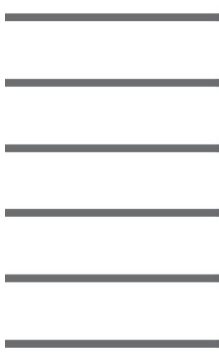
حافظات

دوفصلنامه علمی-ترویجی

سال اول | پیش شماره اول | تابستان ۱۴۰۰

- ❖ بررسی بیع فضولی با توجه به کتاب البیع آیت الله اراکی / سیدمحمد موسوی
- ❖ بررسی نقش مسجد در توسعه شاخصه های جامعه اسلامی / سید عباس موسوی
- ❖ ماهیت وحی از دیدگاه قرآن و تفسیر نمونه / مرتضی شهابی
- ❖ مفهوم شناسی و بررسی صحت و فساد از دیدگان قرآن، و علم اصول / محمدحسین رضائی
- ❖ نگاهی به مقوله رنگ در قرآن کریم / محمدحسین پیرعباسی
- ❖ نگاهی به ویژگی های مترفین در قرآن کریم / محمد مهدی کشت کاران
- ❖ مصاحبه با مدیر محترم مدرسه

新國新





حافظان

دوفصلنامہ
علمی-ترویجی



مدرسه حضرت امام علی بن موسی الرضا (ع)





عنوان: دوفصلنامه علمی-ترویجی حافظان ❖
مدیر مسئول: حجة الاسلام والمسلمین مصطفی سمیعان ❖
سردبیر: حجة الاسلام والمسلمین علی اصغر رادحسینی ❖
صاحب امتیاز: مدرسه علمیہ امام علی بن موسی الرضا علیه السلام (حافظان قرآن کریم) ❖
صفحہ آرائی و طراحی جلد: سعید عباسی ❖
نوبت و سال چاپ: اول / تابستان ۱۴۰۰ ❖



فهرست مطالب

- ۷..... بررسی بیع فضولی با توجه به کتاب البیع آیت الله اراکی رحمته
سیدمحمد موسوی
- ۲۱..... بررسی نقش مسجد در توسعه شاخصه های جامعه اسلامی
سیدعباس موسوی
- ۳۱..... ماهیت وحی از دیدگاه قرآن و تفسیر نمونه
مرتضی شهبابی
- ۵۱..... مفهوم شناسی و بررسی صحت و فساد از دیدگان قرآن، و علم اصول
محمدحسین رضائی
- ۶۳..... نگاهی به مقوله رنگ در قرآن کریم
محمدحسین پیرعباسی
- ۷۳..... نگاهی به ویژگی های مترفین در قرآن کریم
محمد مهدی کشت کاران
- ۸۷..... مصاحبه با مدیر محترم مدرسه



مقدمه





سید محمد موسوی

بررسی بیع فضول با توجه به

کتاب البیع آیت الله اراک^{سید} ^{قدس}

چکیده

معامله فضولی یکی از اقسام بیع است که در آن تمام شرایط بیع موجود است، و فرق آن با دیگر اقسام بیع این است که فروشنده، مالک مال نیست و اجازه فروش ندارد. در این بحث فقها دو دسته می‌شوند، یک دسته این معامله را قبول دارند و دلایل خودشان را بر این مدعا مطرح می‌کنند و دسته دیگر آن را باطل می‌دانند و آنها هم دلایلشان را بیان می‌نمایند. آن دسته از فقها که آن را قبول دارند آن را منوط به اجازه مالک می‌دانند. فقها در اینکه اجازه مالک کاشف از صحت عقد است یا ناقل شروط عقد، نیز اختلاف دارند که اکثر فقها به کاشف بودن آن معتقد هستند که از جمله آنها آیت الله اراکی ^{قدس} هستند. ثمراتی در کاشف یا ناقل بودن اجازه مالک وجود دارد که به طور مختصر در بحث نماءات، جواز فسخ اصیل بنابر ناقل بودن و جواز تصرف اصیل در آنچه که از او انتقال داده شده است، ظاهر می‌شود که در متن بیشتر به آن پرداخته می‌شود.

کلیدواژگان: بیع فضولی، اجازه مالک، کاشفیت، ناقلیت

❖ مقدمه

یکی از مهم ترین و پرکاربردترین مسائل فقهی، بیع است و یکی از اقسام آن بیع فضولی است که در مورد آن مباحث زیاد و مختلفی مطرح شده است تا جایی که یک بخش جداگانه بعضی از کتب فقهی به آن اختصاص یافته و در بعضی موارد کتابی مستقل در این مورد مکتوب شده است، از جمله آنها کتاب لمعه شهید اول رحمته، کتاب مکاسب شیخ انصاری رحمته، کتاب البیع آیت الله اراکی رضوان الله علیه و کتاب البیع آیت الله میلانی رضوان الله علیه.

با توجه به اهمیت این موضوع و مورد بحث بودن آن در کتب درسی بر آن شدیم که مطالبی مفید، جامع و مختصر از این مهم را بیان کنیم.

در این تحقیق به مطالبی همچون اصل موضوع بیع فضولی، اقسام آن، دلایل مثبتین و نافیین این نوع از بیع، اجازه مالک چه تاثیری بر روی عقد دارد و ثمره بین انواع اجازه مالک چه چیزهایی می تواند باشد، پرداخته شده است.

❖ فصل اول

تبیین و ضرورت مسئله

بیع فضولی یکی از اقسام معاملات است که در آن تمام شرایط عقد برقرار است جز اینکه در آن فروشنده، مالک مال نیست و اجازه فروش آن را هم ندارد. در واقع شخصی بدون اجازه مالک اصلی، مال متعلق به او را منتقل می کند و این شخص نه مالک مال است و نه از جانب مالک نمایندگی دارد.

در این مبحث سؤالاتی پیش می آید که آیا چنین معامله ای مشروعیت دارد یا خیر؟ اگر مالک مال چنین معامله ای را اجازه بدهد اجازه او کاشف از صحت عقد است یا ناقله؟

پیشینه تحقیق

با توجه به اینکه بحث از بیع فضولی بحث مهمی است و در کتب فقهی در بخش معاملات، ذکر شده و در کتبی که بحث از معاملات را پیش آورده اند از بیع فضولی نیز نامبرده شده است یا مقالاتی بخصوص در این مطلب ارائه شده است که به طور مختصر بعضی از این کتب را نام می بریم:

- فصلی از کتاب البیع آیت الله میلانی رحمته

- فصلی از کتاب البیع آیت الله اراکی رحمته
- بخشی از کتاب متاجر از لمعه شهید اول رحمته
- مقاله ماهیت معامله فضولی
- مقاله کشف و نقل در بیع فضولی
- مقاله بررسی فقهی و حقوقی اجازه و رد در معامله فضولی

فرضیه تحقیق

۱. بیع فضولی فقط با اجازه مالک معتبر است و لازم الاجراست.
۲. اجازه مالک در بیع فضولی کاشفه از صحت عقد است.

بررسی معنای لغوی و اصطلاحی الفاظ اصلی تحقیق

البيع

بیع یک لغت عربی هست و به معنای فروش کالا و گرفتن بهای آن یا به معنای خرید است و در اصطلاح فقهی به گونه‌ای از معامله گفته می‌شود که در آن کالایی با عوضی معلوم، اعم از کالا یا وجه نقد مبادله می‌شود.

بیع فضولی

فُضُول در لغت به معنای دخالت بیجا می‌باشد و در اصطلاح به معامله‌ای گفته می‌شود که در آن شخص بدون اینکه مالک مالی باشد یا از طرف صاحب آن مال، وکالتی داشته باشد، نسبت به آن مال حقوقی از قبیل فروش، رهن و اجاره انجام دهد.

❏ فصل دوم

مراد از بیع فضولی

مراد از بیع فضولی این است که بائع نه مالک در عقد است و نه مختار در بحث خرید و فروش. پس اگر مالک باشد، اما مختار نباشد مانند رهن و سفیه، آن شخص هم فضولی

محسوب می‌شود، اما اگر مالک نباشد اما مختار در امر خرید و فروش باشد مانند وکیل و ولی در این جا فضولی محسوب نمی‌شود.

اقسام بیع فضولی

۱. شخص فضول، مال را برای مالک بفروشد.
۲. شخص فضول، مال را برای مالک بفروشد، در حالی که مالک قبلا او را از این کار نهی کرده است.
۳. شخص فضول، مال غیر را برای خودش بفروشد.

ادله قائلین به صحت عقد فضولی

حدیث عروه باری

یکی از دلایلی که بر صحت عقد فضولی دلالت می‌کند، حدیث عروه باری است. در حدیث عروه باری است که رسول خدا به ایشان یک دینار داد تا با آن گوسفندی بیاورد. ایشان جایی می‌شناخت که گوسفند ارزان بود رفت و دو گوسفند خرید و جایی را می‌شناخت طالب گوسفند بودند یک گوسفند را یک دینار فروخت و خدمت آن حضرت با یک گوسفند و یک دینار رسید و حضرت به او تبریک گفتند در این دست با برکت تو «بارک الله لك في صفقة يمينك».

در این قضیه صراحتی نیست که در بحث معامله فضولی، اما آن چیزی که محتمل است، این است که عروه از پیامبر اذن صریح داشته یا از فحوی کلام آن حضرت این را متوجه شده است یا برای پیامبر وکیل بوده است.

حدیث محمد ابن قیس

حضرت امام باقر (علیه السلام) قضاوت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را نقل می‌کند، مراد از «ولیده» در اینجا جاریه است و «البیع» به معنای مشتری می‌باشد، و اما ابتکار استدلال به این حدیث از شهید اول می‌باشد البته صاحب جواهر و صاحب ریاض و دیگران نیز این خبر را ذکر کرده اند، علی‌ای حال شهید اول فرموده این خبر بر صحت بیع فضولی دلالت دارد زیرا با اجازه سید اول (مالک اصلی کنیز) بیع نفوذ پیدا کرده و همچنین بر کاشفه بودن اجازه

دلالت دارد زیرا با اجازه کشف شد که بیع از همان حین وقوع نافذ بوده و آثاری مانند نقل و انتقال و ملکیت (دخول کنیز و بچه اش در ملک مشتری) برآن مترتب شده است.

حدیث صحیحہ حلبی

یکی دیگر از مویدات صحت بیع فضولی، صحیحہ حلبی است که در باب اقاله وارد شده، که از امام علیه السلام سؤال می کنند که کسی، جنسی را خریده، بعد از این جنس خوشش نیامده، می خواهد معامله را به هم بزند و اقاله کند، اما با بیع می گوید: من اقاله نمی کنم و معامله را به هم نمی زنم، «إلا بوضیعة»، مگر این که از ثمن کم کنی، مثلاً اگر جنس را هزار تومان خریده ای، نهصد تومان به تو می دهم.

امام علیه السلام می فرمایند: «لا یصلح»، این کار صحیحی نیست و بعد در ادامه فرموده اند: اگر جاهل بود و با بیع جنس را گرفت و پول را کم کرد و این جنس را به قیمت اضافه تری فروخت، این قیمت زائد را هم باید به مشتری اول رد کند.

شاهد این است که امام علیه السلام می فرماید: اقاله به وضیعة باطل است، پس اگر با بیع، پول را کم کرد و جنس را گرفت، این باطل است، یعنی جنس هنوز در ملک مشتری است و با بیع جنس در ملک مشتری را، به قیمت اضافه تری به دیگری فروخته، این بیع فضولی می شود، منتهی لنفسه است، چون خیال می کرده مال خودش است.

امام علیه السلام می فرماید: این زائد را هم باید به آن مشتری اول برگرداند، پس معلوم می شود که بیع فضولی صحیح است. این هم یکی از مؤیداتی که برای صحت فضولی اقامه کردند.

اخباری که دلالت بر اتجار با مال یتیم دارند

یکی دیگر از دلایل صحت عقد فضولی آن اخباری هستند که بر تجارت کردن با مال یتیم، دلالت می کنند. که دال بر این است که اگر غیر ولی، بدون اجازه ولی، با مال یتیم تجارت کند، در چنین فرضی اگر سودی کرد، این سود، مال یتیم است.

روایاتی در باب نکاح عبد

یکی دیگر از دلایل، روایاتی است که در باب نکاح وجود دارد، که عبدی بدون اذن مولا با زن حرهای ازدواج می کند، بعد از ازدواج، مولا متوجه می شود و عبد را هم آزاد می کند،

حال عبد از امام (علیه السلام) سوال می‌کند که بعد از این که آزاد شدم، ازدواجم را با این حره، تجدید کنم یا همان ازدواج اول کفایت می‌کند؟

امام (علیه السلام) می‌فرماید: وقتی که ازدواج کردی، آیا مولا «علموا و سکتوا»؟ عبد عرض می‌کند: بله مولا متوجه شد و به من اعتراضی نکرد. حضرت می‌فرمایند همین مقدار کافی است و نیازی به این که نکاح را تجدید کنی نیست و عقد جدید لازم ندارد.

این دلیل بر این است که در معامله فضولی، این نکاحی که عبد کرده، فضولی بوده، چون بدون اذن مولایش، این نکاح را انجام داده، مولا هم در هنگام نکاح اعتراض نکرده و راضی بوده، امام (علیه السلام) می‌فرماید: مجرد رضایت باطنی کافی است.

عمومات

دلیل صحت عقد فضولی، عموماتی مثل «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» است که عمومش، شامل این مورد هم می‌شود، این عملی که فضول انجام داده، عرفاً مصداق برای بیع است، لذا مشمول «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» قرار می‌گیرد و نتیجه‌ی مدلول این آیه‌ی شریفه، صحت بیع است. بنابراین عموم آیه دلالت دارد بر این که این بیع، صحیح است.

همچنین عموم «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» شامل این مورد هم می‌شود، بر این عملی که فضول انجام داده، صدق عقد می‌شود، بنابراین مشمول «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» هم هست.

استدلال به مفهوم اولویت در نکاح فضولی

در دلیل دیگری که برای صحت بیع فضولی اقامه شده، به مفهوم اولویت استدلال کرده‌اند. به این بیان که؛

هم به وسیله روایات و هم از جهت اجماعات، ثابت است که نکاح فضولی صحیح است، اگر کسی ولی صغیر نباشد و صغیر را برای زنی تزویج کند، بعد از آن که صغیر بالغ شد، اگر عقد را اجازه داد، بالنقل و الاجماع این عقد صحیح است. همچنین روایت و اجماع داریم که اگر عبدی، بدون اجازه مولا ازدواج کرد، بعد مولایش اجازه داد، این عقد صحیح است.

پس هم از راه روایات و هم از راه اجماعات، دلیل داریم بر این که نکاح فضولی صحیح است. آن وقت گفته‌اند: اگر نکاح فضولی صحیح باشد، بیع فضولی باید به طریق اولی صحیح باشد.

برای اولویت در اینجا دو وجه بیان کرده اند:

وجه اول این است که هم در نکاح و هم در بیع، در هر دو تملیک داریم، اما کدام تملیک‌ها اقوی از دیگری است؟ باید ببینیم متعلق تملیک‌ها چیست؟

در نکاح؛ تملیک، به بضع یک انسان تعلق پیدا کرده، بضع یعنی منفعت استمتاع، این که بتواند از او استفاده و لذت ببرد. تملیک به هر نوع از لذت تعلق پیدا کرده است و مرد مالک بضع زن می‌شود.

اما در باب بیع، تملیک به مال تعلق پیدا می‌کند و نه بضع. پس در نکاح تملیک البضع داریم، اما در بیع تملیک المال.

تملیک البضع اقواست. اگر فضولی در تملیک البضع صحیح باشد، در تملیک المال بطریق اولی صحیح است.

وجه دوم اولویت؛ این شدت احتیاطی است که شریعت و شارع مقدس، نسبت به نکاح دارد. نکاح امر بسیار مهمی در نظر شارع است، چون یکی از آثار نکاح، «لانه منه الولد»، مسئله تولید مثل از راه نکاح است. پس اگر نکاح فضولی صحیح باشد، بیع فضولی بطریق اولی صحیح است.

مرحوم شیخ(ره) فرموده اند: بعضی از فقهاء فرموده‌اند که: بهترین و مهم‌ترین دلیل، برای صحت بیع فضولی، همین دلیل است.

روایاتی است که در باب مضاربه وارد شده است

مضمون این روایات این است که کسی که دارای سرمایه و پولی است، به عاملی پول می‌دهد و با او شرط می‌کند که با این پول، مثلاً فلان جنس معین را خریداری کن و بعد بفروش و سودش را بین خودمان تقسیم می‌کنیم.

اما عامل، جنس دیگری، غیر از آنچه که صاحب پول گفته، خریداری می‌کند و معامله دیگری انجام می‌دهد، تصادفاً آن جنس را هم می‌فروشد و سودی هم حاصل می‌شود.

از امام علیه السلام سوال می‌کنند که این مسئله چگونه است؟ حضرت می‌فرماید: اشکالی ندارد، «هو ضامن»، اگر این پول تلف می‌شد، عامل ضامن بود و حال هم که معامله را انجام دادند و این معامله، سودی را به همراه داشته، بر طبق آن قراردادی که خودشان بسته بودند، سود بین این دو نفر تقسیم می‌شود.

شاهد در این است که عامل با پول، جنسی، غیر آن جنس مورد قرارداد را، خریداری کرده است، یعنی معامله عامل، معامله فضولی می‌شود و امام (علیه السلام) هم فرمودند که: این معامله باطل است.

ادله قائلین به بطلان عقد فضولی

قائلین به بطلان فضولی، به ادله اربعه استدلال کرده‌اند؛

کتاب

استدلال به آیه تجارة عن تراضٍ

از کتاب به آیه شریفه، «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» استدلال کرده‌اند، که دلالت دارد بر این که راه اکل مال به حق، تجارت عن تراضی هست، اما اگر تجارت از روی تراضی نباشد، اکل مال به باطل می‌شود.

استدلال به این آیه شریفه از راه مفهوم حصر

قائلین به بطلان، از دو راه به این آیه شریفه برای بطلان فضولی استدلال کرده‌اند؛ یکی از راه مفهوم حصر، که استثنایی که در آیه آمده، بنابراین که این استثناء، استثنای متصل باشد، راه اکل مال غیر، از راه صحیح را به این که تجارت از روی تراضی باشد منحصر می‌کند.

اما فضولی تجارة عن تراضٍ نیست، چون زمانی که فضولی، معامله را انجام می‌دهد؛ یا مالک قبلاً فضولی را منع کرده و یا این که لاقلاً، رضایت خودش را اعلام نکرده است، پس تجارت فضولی، از مصادیق عدم تجارت عن تراضٍ می‌شود، که آیه می‌فرماید: این باطل است.

استدلال به این آیه شریفه از راه مفهوم وصف

در راه دوم به مفهوم وصف استدلال کرده‌اند، که در آیه شریفه فرموده: «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ»، که «عَنْ تَرَاضٍ»، قید برای تجارت است.

قائلین به بطلان فضولی گفته اند: معامله فضولی تجارت است، اما «لا عن تراض» است و آیه هم روی این مفهوم قیدی که دارد مراد است. -دیگر در این راه دوم، کاری به استثناء و این که متصل است یا غیر متصل نداریم- چون تجارت مقید شده به «عَنْ تَرْضَى»، لذا مفهوم قید این می شود که اگر تجارت، از روی تراضی نباشد، اکل مال به باطل می شود.

سنت و روایات

روایت حضرت حجت علیه السلام

اولین روایت، روایتی است که حضرت حجت علیه السلام در جواب بعضی از مسائل مرقوم فرمودند، که در این جواب آمده، که ابتیاع ضیعه جایز نیست. «الا عن مالکها او بامره او رضا منه»، حضرت به صورت منحصر فرمودند: خریدن زمین، جایز نیست مگر این که مالکش بفروشد، یا مالکش امر کند و دیگری وکیل از طرف او باشد و بفروشد و یا مالکش رضایت داشته باشد.

پس شخص فضولی که ملک دیگری را می فروشد، از این سه مورد خارج است، چون نه مالک فروخته، نه به امر مالک است و نه رضایت مالک در کار است، پس معامله باطل است.

روایت محمد ابن القاسم

روایت دیگر صحیحه محمد بن القاسم هست، که مردی از زنی از بنی عباس، بعضی از قطایع، یعنی ما اقطعه السلطان، آن زمینهایی را که سلطان تقسیم کرده و به مردم واگذار کرده است، می خرد و به آن زن می گوید: من نوشتم که تو پول زمین را از من گرفتی.

در واقع به امام علیه السلام عرض می کند که من به این زن پول ندادم، اما به او نوشتم که تو پول را گرفتی. امام علیه السلام در جواب می فرمایند: لازم نیست که به او پول بدهی، بخاطر این که مال خودش را به تو فروخته است و مضمون روایت دیگر هم، شبیه به همین روایت است.

اجماع

در میان فقهاء، سه نفر ادعای اجماع بر بطلان فضولی کرده اند؛

ناقلین اجماع

یکی مرحوم شیخ طوسی (ره) در کتاب خلاف است، که ادعای اجماع کرده و فرموده: فقهای امامیه اجماع بر بطلان فضولی دارند و اضافه کرده که گرچه در میان فقهای امامیه، قائل به صحت هم داریم، اما این قول به صحت قابل اعتنا نیست. دومین نفری که ادعای اجماع کرده، ابن زهره (ره) در کتاب غنیه است. سومین نفر هم ابن ادریس (ره) در کتاب سرائر است.

عقل

دلیل چهارمی که فائین به بطلان، به آن تمسک کرده‌اند، دلیل عقلی است، که برای بیان این دلیل عقلی، چند مقدمه لازم است؛

مقدمه اول: این که عقل حکم می‌کند به این که تصرف در مال غیر، بدون اجازه قبیح است.

مقدمه دوم: این است که هر قبیحی، ملازم با حرمت است، یعنی قاعده ملازمه را در اینجا جاری کرده بگوییم: هر چیزی که عند العقل قبیح است، ملازم است با این که شارع هم حکم به حرمت کرده باشد.

مقدمه سوم: این است که بگوییم: این حرمتی که از راه قاعده ملازمه استفاده می‌کنیم، دلالت بر فساد هم دارد.

پس نتیجه می‌گیریم که بیع فضولی فاسد است، چون بیع فضولی تصرف در مال غیر بدون اذن است و این تصرف عقلا قبیح است، لذا شرعا حرام است، پس این معامله فاسد است.

کاشفیت یا ناقلیت اجازه مالک

قول در مورد اجازه ورد

کلام در مورد اجازه گاهی در مورد حکم و شروط اجازه واقع می‌شود، گاهی در مورد شخص مجیز و اجازه دهنده و گاهی هم در مورد مجاز و آنچه که متعلق اجازه واقع می‌شود. اما در آن جایی که در مورد حکم عقد فضولی واقع می‌شود، قائلین به صحت عقد فضولی بعد از این که عقد متوقف بر اجازه مالک است، اتفاق نظر دارند در بحث این که آیا اجازه کاشف است " به معنای اینکه بعد از اجازه به حصول آثار عقد از حین وقوع عقد، حکم می‌شود، مانند این که اجازه مقارن با عقد واقع شده است " یا ناقل " به معنای این که آثار عقد از حین وقوع اجازه، مترتب می‌شود، مانند این که عقد هنگام وقوع اجازه واقع شده است " اختلاف کرده‌اند، که اکثر آنها بر قائل به کاشف بودن اجازه هستند.

نظر آیت الله اراکی در مورد اجازه مالک

با توجه به مطالبی که ارائه شد، آیت الله اراکی رضوان الله علیه قائل به صحت این نوع از بیع است و اجازه مالک در بیع فضولی را کاشف از صحت عقد می‌داند.

ثمره کاشفیت یا ناقلیت اجازه مالک

احتمال کشف سه گونه است:

۱. کشف حقیقی حقیقی: حاصل شدن انتقال و ملکیت از اول الامر در علم خداوند است.
۲. کشف حقیقی: به معنای انقلاب است، اینکه انتقال و ملکیت از اول منعقد گردیده باشد و در حین اجازه آن انتقال و ملکیت موجود باشد.
۳. کشف حکمی: و آن موجود نبودن انتقال و ملکیت از اول الامر در علم خدا و عدم ایجاد ملکیت از اول الحال.

ثمرات بین ناقلیت و کشفیت

ثمره اول

اولین و معروفترین ثمره، مساله نماء است، که اگر اجازه را ناقله دانستیم، نماء برای خود مالک است، اما اگر اجازه را کاشفه دانستیم نماء برای مشتری است.

ثمره دوم

یکی دیگر از ثمرات بین نقل و کشف این است که بنا بر ناقلیت، اصیل می‌تواند قبل از اجازه مالک، انشایش را فسخ کند، اما بنا بر کشفیت حقیقی، اصیل قبل از اجازه مالک، حق فسخ کردن انشایش را ندارد، یعنی فسخ مبطل انشایش نیست.

بنا بر ناقلیت، مساله از باب فسخ ایجاب قبل از قبول قابل می‌شود، در باب عقود اگر موجب ایجاب را خواند و گفت: «بعث»، قبل از آن که قابل، «قبلیت» بگوید، می‌تواند ایجابش، یعنی انشاء خودش را الغاء و فسخ کند. در ما نحن فیه هم بنا بر قول به ناقلیت، مساله این چنین است، چون قبل از اجازه مالک، مانند ایجاب قبل از قبول می‌ماند، یعنی وقتی اجازه نیامده، هنوز جزء مهم عقد نیامده، لذا قبل از آن، می‌تواند انشایش را فسخ کند.

اما بنا بر کشفیت، فسخ امکان ندارد، چون عقد تمام شده و آنچه که جزء و رکن عقد بوده، تماماً محقق شده و بعد از تمامیت عقد، طرفین و متعاقدين حق فسخ نداشته و نمی‌توانند انشایشان را فسخ کنند.

ثمره‌ای را که بیان شد، بین ناقلیت و کشف حقیقی است، اما اگر اجازه را کاشفه، به کشف حکمی بدانیم، کشف حکمی هم در این ثمره، نظیر ناقلیت می‌شود، یعنی بنا بر کشف حکمی هم، اصیل می‌تواند انشایش را فسخ کند.

ثمره سوم

یکی دیگر از ثمرات بین نقل و کشف، در تصرفات فعلیه است، آنچه که در معامله فضولی، از اصیل به فضولی و به دیگری منتقل شده، مثلاً در فرض شراء فضولی، که مشتری فضول با پول مالک، کنیزی را برای او می‌خرد، که شراء فضولی می‌شود.

در اینجا اصیل یعنی کسی است که این کنیز از او منتقل می‌شود، که بایع است بنا بر ناقلیت، قبل از اجازه مالک می‌تواند در آنچه که از خودش منتقل شده، تصرف فعلی کند. مثلاً با این کنیزی که در این مثال فروخته، قبل از آن که مالک اجازه دهد، وطی کند و می‌تواند او را مستولده و ام ولد کند.

اما اگر اجازه را کاشفه دانستیم، آن هم به کشف حقیقی، اصیل در آنچه که از او منتقل شده، حق تصرف فعلی ندارد.

نتیجه گیری

در این مقاله مسائلی همچون تعریف بیع فضولی " شخص بدون اینکه مالک مالی باشد یا از طرف صاحب آن مال، وکالتی داشته باشد، نسبت به آن مال حقوقی از قبیل فروش، رهن و اجاره انجام دهد. " و اقسامش " برای مالک بفروشد، برای مالک بفروشد در حالی که از آن نهی شده و برای خودش بفروشد. "، ادله کسانی که قائل به صحت این عقد هستند " حدیث عروه باری، محمد ابن قیس، صحیحہ حلبی، روایات در باب نکاح عبد، مضاربه و روایاتی که در مورد تجارت با مال یتیم است " و ادله کسانی که قائل به بطلان این معامله هستند " کتاب، سنت، عقل و اجماع "، تاثیر اجازه مالک بر روی عقد و انواع اجازه که کاشف از صحت عقد یا ناقل شروط عقد است و ثمره آن " نساء، جواز فسخ اصیل بنا بر ناقل بودن و جواز تصرف اصیل در آنچه که از او انتقال داده شده است " مشخص شد. فرقی که این مقاله با بقیه کتب یا مقالاتی که در این مورد نگاشته شده‌اند، دارد این است که به تمام مسائل این موضوع به طور مختصر و مفید پرداخته شده است، اما در آن نوشته‌ها یا خیلی طولانی کلام به میان آمده است یا جزئی از مسائل آن مورد بحث قرار گرفته است.

منابع و مأخذ

منابع عربی

- ۱- قرآن کریم
- ۲- اراکی، محمدعلی، البیع، ج ۲، قم، موسسه الامام الصادق، ۱۳۷۳ ه.ش
- ۳- حسینی میلانی، سیدعلی، البیع، مرکز الحقایق الاسلامیه، ۱۳۸۸ ه.ش
- ۴- شهیدثانی، زین الدین بن علی، اللمعه دمشقیه، ج ۳، قم، فقاہت، چاپ کلانتر، ۱۳۹۶ ه.ش
- ۵- انصاری، مرتضی بن محمدامین، المكاسب، ج ۳، قم، مجمع الفکر اسلامی، ۱۳۷۸ ه.ش

منابع فارسی

- ۱- رحمانی منشادی، مهدی، « ماهیت معامله فضولی »، زمستان ۱۳۹۷
- ۲- صحت، سپیده، « بررسی فقهی و حقوقی اجازه و رد در معامله فضولی »، تابستان ۹۳



سید عباس موسوی

بررسی نقش مسجد در توسعه شاخصه‌های جامعه‌الام

چکیده

آن موضوعی که در اینجا به بحث و بررسی گذاشته شد در رابطه با نقش مسجد در توسعه شاخصه‌های اسلامی بود.

ضرورت بحث از این موضوع این بود که نقش مسجد در جامعه نقش مهمی است و متأسفانه مساجد نقشی را که باید ایفا کنند، نمی‌کنند و رسالتی را که عبارت است از احقاق حق و ابطال باطل را به خوبی انجام نمی‌دهند.

مخلص این مقاله این است که برای تاثیر پذیر بودن بیشتر مساجد در جامعه باید جذب جوانان و نسل نو را به مسجد افزایش داد تا تولید نیروی اسلامی و انقلابی به وجود آید.

و راهکار این موضوع را پاسخ گویی به نیازها و درخواست های جوانان بیان کردیم.

کلید واژه: مسجد، جذب، جامعه.

❖ مقدمه

مسجد در منظومه‌ی فکری اسلام جایگاه ویژه و مهمی دارد و به آن اهمیت زیادی داده شده است.

اما با اندکی بررسی در رابطه با فعالیت های مساجد مختلف، به این نتیجه می‌رسیم که مساجد امروزی ان استحکام لازم، برای محقق کردن آرمان های بزرگ اسلام و انقلاب را ندارند و نمی‌تواند آن طور که باید در جامعه و جوانان تاثیر شایانی ایفا کنند.

نکته ای که باید در اینجا به آن اشاره کرد این است که مساجد امروزی همان مساجد زمان پیامبر ﷺ است یعنی همان تاثیر و فعالیت هایی که مسجد زمان پیامبر ﷺ داشت همان را مساجد امروز هم می‌توانند داشته باشند. پس چرا مساجد امروزی نمی‌توانند نقشی در شان مسجد را ایفا کنند؟ گویا آن چه که مشکل ایجاد کرده است اولاً شیوه مدیریتی و ثانياً کم اهمیت شدن چیزی به نام مسجد در جامعه است.

اگر بخواهیم ضرورت این تحقیق و موضوع را بیشتر واضح کنیم باید بگوییم که گرچه در رابطه با مسجد مقالات و کلمات زیادی گفته شده است اما در رابطه با خصوص موضوع مسجد و تحقق آرمان های جامعه اسلامی کمتر گفته شده و جای بحث و بررسی بیشتر و قلم فرسایی جدی تر دارد.

در رابطه با این موضوع تحقیقاتی هم صورت گرفته از جمله:

- آقای عبدالجلیل فرهمند در تابستان ۹۱ مقاله ای با موضوع نقش مساجد در تامین و تربیت نیروهای انقلابی تالیف کردند.
- آقای سعید شیری در سال ۹۶ مقاله ای را با عنوان مسجد محور تمدن سازی اسلامی از بعثت تا ظهور تالیف کردند.

❖ سوال اصلی

مسجد چه نقشی در گسترش مبانی اسلامی دارد؟

❖ سوالات فرعی

- ۱- مسجد چه اهمیتی در محقق کردن آرمان های اسلام و انقلاب دارد؟
- ۲- وضعیت فعلی مساجد چگونه ارزیابی می شود و چه مشکلاتی بر آن ها حاکم است؟
- ۳- چه راهکار های موثری برای بهبود وضعیت فعلی مساجد وجود دارد؟

❖ منابع

قرآن کریم، اصول کافی، وسائل الشیعه، غررالحکم، مقاله‌ی نقش مساجد در تامین و تربیت نیروهای انقلابی (عبدالجلیل فرهمند)، مقاله‌ی مسجد محور تمدن سازی اسلامی از بعثت تا ظهور (سعید شیری).

❖ فهرست عناوین

الف) بررسی نقش مسجد در تحقق آرمان های اسلامی و انقلابی
ب) بررسی وضعیت فعلی مساجد و مشکلات آن
د) راهکارهای موثر برای خروج از وضعیت فعلی

❖ فصل اول

مسجد چه نقشی در محقق کردن آرمان های اسلام و انقلاب دارد؟

برای بررسی فصل اول و پاسخ به این سوال بایستی ابتدا به این مطلب پردازیم که اساسا آرمان های اسلام و انقلاب چه اموری هستند تا پس از آن به نقش مسجد در محقق کردن آن آرمان ها برسیم و ببینیم که بین مسجد و اهداف چه رابطه ای وجود دارد.

یکی از آرمان های اسلام که می توان بدان اشاره کرد اقامه حق و از بین بردن باطل در جامعه است. که این آیه‌ی نورانی می توان شاهد ادعای ما باشد که می فرماید: «أن اعبدوالله واجتنبوا الطاغوت فمنهم من هدی الله و منهم من حقت علیه الضلاله» (نحل آیه ۳۶)

بدین معنا که خداوند متعال راه درست و صراط صحیح را برای انسان تبیین میکند و زشتی های باطل و منکرات را روشن میکنند تا انسان به حق متمایل و از زشتی ها بدور باشد.

نکته ای که در اینجا قابل ذکر است این است که با نهادینه شدن حق محوری در جامعه سایر آرمان های اسلام نیز به دنبال آن خواهد آمد و این نشان از آن دارد که حق مداری سرچشمه ی جوشان تمامی امور خیر است. برای مثال یکی از آرمان هایی که حق مداری در درون خود دارد عدالت خواهی است.

جامعه ای که در راه حق قدم بر می دارد به دنبال عدالت است نه به دنبال ظلم و اجحاف در حق دیگران. یعنی به دنبال آن است که خداوند متعال و شریعت مقدس چه فرموده اند تا بتواند کار درست و صحیح را انجام بدهد نه این که بدون در نظر گرفتن موازین عقلی و شرعی کاری از روی هوا و خواسته دل انجام دهد. و از همین جاست که آرمان دیگری به نام نظم در اجتماع شکل می گیرد. جامعه ای که مرجع و سند کارهایش حرف خداوند باشد و هر کس از هر جا نظری از خود بیان نکند دچار هرج و مرج و بی نظمی نمی شود و همه کاری ها طبق نظم و برنامه انجام می شود. پس عدالت خواهی مساوی است با حلقه به گوش فرمان خدا بودن و اجرای فرامین خدا مساوی است با ثبات و یک دستگی جامعه.

تا همین جا به توضیح آرمان های اسلامی اکتفا می کنیم و حال نقش مسجد در تحقق ای آرمان ها را بررسی می کنیم؟

حال باید دید که چگونه و از چه راهی مسجد می تواند به حق گرایی در جامعه کمک کند؟ آن چه که در ابتدا به ذهن می رسد این است که، اموری که در حال حاضر در مساجد در حال انجامند از قبیل نماز جماعت و قرائت قرآن و بیان احکام و غیره از مصادیق برپایی حق و حقانیت در جامعه است. اما اگر بخواهیم با احتساب این امور بگوییم که دیگر مساجد ما عیبی ندارند و کمال ظرفیت خود را به کار گرفته اند در اشتباهیم.

این امور معمول و مرسوم در مساجد اولین قدم برای برپایی حقانیت در جامعه هستند که همین ها هم به طور تام و با کیفیت کامل انجام نمی شود و علاوه بر این ها قدم های دیگری باید برداشته شود تا نقش مسجد در برپایی حقیقت و حقانیت برجسته شود و صرفاً محل انجام امور عبادی نباشد. که بررسی این مطلب مربوط به بخش های خواهد بود.

حجت السلام و المسلمین ارزانی رئیس ستاد هماهنگی کانون های فرهنگی هنری مساجد د رابطه با تحقق آرمان های اسلام این طور می گوید: اگر مسجد را به عنوان پایگاه اصلی فرهنگی اجتماعی محل بدانیم، می توانیم بسیاری از انتظارات نظام اسلامی مان در عرصه های مختلف را در این مکان مقدس محقق کنیم. (www.isns.ir)

❖ فصل دوم

وضعیت فعلی مساجد و مشکلات پیش روی آن ها

آن چه که در فصل اول این مقاله به سمع و نظر رسید این بود که از آرمان های مهم و اساسی دین و شریعت مقدس اسلام حق مداری و گستراندن پرچم حقانیت در پهنای جامعه است.

و نقش مسجد در محقق کردن این آرمان بزرگ هم این بود که، کارهایی از قبیل برپایی نماز و قرائت قرآن و... از مصادیق بارز حق و حقیقت هستند که مساجد متکفل و پرچم دار آن ها هست.

حال با توجه به توضیحات داده شده باید دید چه مشکلاتی بر سر راه این پایگاه حق و حقانیت وجود دارد؟ و در چه وضعیتی به سر می برد؟ و چه مشکلات و موانعی بر سر راهش سبز شده است؟

اگر بخواهیم به وضعیت فعلی مساجد بپردازیم و سری به آن ها بزنیم با یک بررسی خیلی جزئی پی می بریم که بسیاری از مساجد در کشور حداقل کارها را هم انجام نمی دهند و از

آن محرومند به عنوان مثال نماز جماعت. امام جماعت در مسجد حکم ستون های مسجد را دارد فلذا مسجدی که امام و پیشوایی ندارد فقط ساختمانی آجری است که سر در آن نام مسجد بر آن حک شده است و حقیقتا مسجد نیست.

پس مسجدی که امام جماعت ندارد مردم به چه شوقی پا در آن مسجد بگذارند؟ اگر قرار بر خواندن نماز فرادا هست که نمازشان را در خانه میخوانند! ثانیاً مردمی که به مسجد مراجعه می کنند سوالات و اشکالات خود را از چه کسی بپرسند؟؟؟ و این چنین است که مسجد از هویت و شان خود می افتد!

به گزارش خبرگزاری شبستان به سی هزار امام جماعت در مساجد کشور نیازمندیم. (www.shabestan.ir)

البته در این جا باید گفت که حداقل کاری که یک امام جماعت باید انجام دهد این است که نماز را به جماعت برگزار کند و کارها و فعالیت بیشتر و دیگری هم در مسجد دارد. منتها بحث در این است که حداقل ها هم رعایت نمی شود.

یکی دیگر از آسیب های مساجد امروزی این است: مساجدی که امام جماعت هم دارند آن طوری که باید و شاید است کار فکری و فرهنگی نمی کنند و فعالیتی از خود نشان نمی دهند. اما اگر از نماز جماعت بگذریم به نمازگزاران مسجد میرسیم که باید دیدن آن ها اذهان به سمت خانه سالمندان می رود و باید یک جمعیت پیر و سالخورده مواجه میشیم که صندلی هایی که از فرط پیری برای نماز روی آن می نشینند و نماز می خوانند مسجد را پر کرده یا لااقل نیمی از مسجد را به خود اختصاص داده است. و این مسئله همان خالی شدن مساجد از نسل جوان است که بزرگ ترین مشکل امروز مساجد سراسر کشور است. و ان شاءالله برای راه حل این مشکل در بخش بعدی بحث را ادامه خواهیم داد.

از آن جا که جوانان قلبی پاک و صاف دارند و خداوند متعال هم مشتاق به عبادت و راز و نیاز آن هاست، اما صحنه و میدان از حضور آن ها خالی است و این بزرگ ترین کمبود

و نقص در مساجد امروزی است. واقعا این طور است که مسجدی که در آن نسل جوان حضور نداشته باشند آن پویایی و سرزندگی لازم را ندارد و به تبع آن کارهای بزرگ و جدیدی که نیاز به رقم خوردن دارد را نمی تواند انجام دهد. چون اولاً که از این قبیل کارها هم فکر تازه میخواد و هم نیروی پر قدرت که جمعیت سالمند این دو فاکتور اصلی را ندارد.

«در این به همین دو مشکل اساسی اکتفاء می کنیم تا در بخش بعدی به راه حل ها بپردازیم»

❖ فصل سوم

راهکارهای موثر برای خارج شدن از وضعیت فعلی

در این بخش باید بیشتر به این مسئله بپردازیم که چگونه باید جوانان را به سمت مسجد کشاند و آن ها را جذب کرد؟. یا به عبارت ساده تر راهکارهای جذب جوانان به مساجد چیست؟

در رابطه با این موضوع صاحبان قلم بسیاری قلم زده اند و مطالبی را فرموده اند اما به نظر می رسد می توان خلاصه آن را در چند خط و جمله بیان کرد. از باب نمونه جمع بندی نویسنده محترم آقای علی دژیانی را در اینجا می آوریم و سپس مطالبی را به سمع و نظر خواننده عزیز می رسانیم.

« نوجوانان و جوانان ما به طور طبیعی به کارهای نو و افکار جدید علاقه مند هستند. بنابراین مساجد های ما باید متحول شوند و پاسخگوی نیازهای روز جوانان باشند. و جاذبه های کافی را برای جذب نوجوانان و جوانان به خود داشته باشند. وضعیت ظاهری مساجد، داشتن کتابخانه، فعالیت های کانون های فرهنگی، هیأت امناء و..... از عوامل موثر در جذب نوجوانان و جوانان به مساجد می باشند» (www.arums.ac.ir)

از مهم ترین عواملی که برای جذب جوانان به مسجد ذکر می شود این است که مساجد امروزی ما اولاً آن چنان که باید و شاید است به نیاز های جوانان توجهی ندارند و دغدغهی

کافی برای پاسخ گویی به نیاز جوانان در بین آن ها وجود ندارد. وثانیا و به تبع زمانی که دغدغه و درگیری فکری برای پاسخ دادن به این نیاز ها وجود نداشته باشد، جوان در مسجد نیازهایش تامین نخواهد شد و در نتیجه روی مسجد خیلی حساسی باز نمی کند و نهایتا آن را در حد یک عبادتگاه می بیند.

طبیعی است که نیاز جوانان از قبیل خوردن و آشامیدن نیست و یک جوانی که در سن بلوغ قرار دارد نیازهای مهم تر و واجب تر از نیازهای مادی دارد. از جمله نیازجنسی و نیاز هویتی و شخصیتی و...

اگر نخواهیم گفته را طولانی کنیم و در اول حرف آخر را بزنیم باید گفت که: مساجد برای جذب جوانان به خود باید پاسخ گوی نیاز آن ها باشد و همین امر بزرگ ترین جاذبه و کشش را برای جوانان ایجاد می کند تا پا در مقدس ترین نقطه‌ی شهرشان بگذارند.

البته پاسخ گویی به نیازهای جوانان مقدماتی لازم دارد که از اساسی ترین آن داشتن یک امام جماعت دغدغه مند و از این مهم تر داشتن یک مدیر جوان است که خود درد و نیازهای جوانان بفهمد و چشیده باشد.

حجت الاسلام ارزانی مسئول کانون فرهنگی مساجد سراسر کشور در رابطه با این موضوع این طور می گوید: یک از مهم ترین مسائل در مورد فعالیت های مسجدی این است که باید شناخت از نیاز روز، از شهر و محله ای که مسجد در آن واقع شده است داشته باشیم از سوی دیگر با جذب اقشار مختلف مردم به مسجد به ویژه قشر نوجوان و جوان با نبوهی از نیروهای فعال جهادی و متدین مواجه می شویم که می خواهند در مسیر اهداف نظام اسلامی گام بردارند. (www.isna.ir)

نتیجه گیری

پس از بحث و بررسی های انجام شده در موضوع مورد بحث اگر کسی از ما سوال کرد: مسجد چه نقشی در محقق کردن اسلام و انقلاب دارد؟ در جواب او باید این طور گفت

که مسجد از مصادیق و مراکز احقاق حق و ابطال باطل در جامعه هست و این بزرگترین آرمان اسلام است که بقیه اهداف هم زیر مجموعه همین آرمان بزرگ قرار می گیرد.

و اما اگر کسی پرسید: مساجد فعلی برای محقق کردن آرمان های اسلامی چه موانع و مشکلاتی دارند و به تبع سوال بعدی این خواهد بود که راهکار برطرف شدن این مشکلات چیست؟ در پاسخ باید گفت که در این برهه و شرایط حساس جامعه مساجد کم کار تر و کم فعالیت تر از آن چیزی هستند که بخواند دردی را از جامعه دوا کنند یعنی مساجد را سالمندان تشکیل داده اند و با توجه به عدم حضور جوانان در مسجد، آن تحرک و پویایی و جنبش و جوش و فعالیت های انقلابی در مساجد به شدت کم رنگ شده است. و برای راه حل این موضوع ابتدا باید مشکلات نسل نو را در ذهن داشته باشیم و سپس برای آن برنامه ریزی کنیم تا پای نسل جوان به مسجد باز شود.







مرتضی شهابی^۱

ماهیت وحی از دیدگاه قرآن و تفسیر نمونه

چکیده

برای درک بهتر و اعتقاد صحیح به یک شیء نیاز به شناخت صحیح از ماهیت آن شیء هست، و از طرفی برای عمل و یا بالا رفتن کیفیت عمل به دستورات دینی که به وسیله وحی به ما رسیده، باید به وحی و صحت آن اعتقاد داشته باشیم، پس برای عمل یا ارتقاء کیفیت عمل به شریعة نیاز است، ماهیت وحی را به درستی بشناسیم. در این پژوهش بیان میشود که معنی و هدف وحی چیست؟ چگونه انجام میشود؟ و دریافت کننده و واسطه‌های وحی چه صفاتی باید داشته باشند.

کلیدواژه: ماهیت، وحی، فرشته وحی، رسول، تفسیرنمونه، قرآن، هدایت، هدف از وحی، چگونگی وحی، مصونیت وحی.

^۱ حوزه علمیه امام علی ابن موسی الرضا (علیه السلام) قم بهار ۱۴۰۰

بعد علم و معرفت به وجود خالق حکیم، وبعد اینکه درک میکنیم از حکمت خدا به دور است که جهان را بدون هدف و برنامه بیافریند،^۱ عقل بشر بر این بر می آید که متوجه شود علت و هدف از خلقت چیست؟ و روش صحیح زندگی در این جهان منظم چیست؟ پس عقل انسان میگوید حتما این خالق حکیم برای جواب به این سوالات برنامه ای دارد و سوالات ما را بدون جواب نمیگذارد زیرا خالق سوال، معطی مسئول نیز هست، اما عقل سلیم این را درک می کند که خالق نامحدود نمیتواند جسم باشد زیرا از خواص جسم محدودیت آن است و ما انسان ها که جسم و محدود هستیم نمیتوانیم کلام خدا را بدون واسطه بشنویم زیرا گوش انسان چیزی بجز محدود اصوات ایجاد شده از اجسام را نمیشنود، لذاست که خداوند متعال میفرماید: **وَ مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يَكْلَمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ ۲**

و هیچ بشری را نسزد که خداوند با او سخن گوید مگر از طریق وحی یا از پس پرده و حجاب یا آنکه فرستاده ای فرستد، پس به اذنش هر چه بخواهد وحی کند. همانا او والا مرتبه و با حکمت است.

برای رسیدن بشر به جواب سوالهای در ذهنش و برای هدایتش نیاز به واسطه ای بین خود و خالقش هست و آن واسطه رسول خدا و وحی خدا بر اوست پس برای انسان سوالاتی پیرامون رسول و ماهیت وحی پیش می آید که در این پژوهش به بررسی ماهیت وحی می پردازیم.

مباحث این پژوهش در سه بخش ارائه خواهد شد:

^۱ **أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ** پس آیا گمان می کنید که ما شما را بیهوده آفریده ایم، و شما به سوی ما بازگردانده نمی شوید؟ ۱۵ مومنون

۱. معنی لفظی و اصطلاحی وحی

۲. هدف از وحی

۳. مراحل وحی

۴. صفات و ویژگی‌هایی که واسطه‌ها و دریافت‌کننده‌های وحی باید داشته باشند

❖ ۱. معنی لفظی و اصطلاحی وحی

الوحي

كل ما القيته الى غيرك ليعلمه ثم غلب فيما يلقيه الله الى انبيائه^۱
وحی عبارت است از هر چیزی که به خاطر اینکه دیگری به آن علم پیدا کند به او القا
کنی (اعم از به وسیله کلام یا اشاره و یا هر روش دیگر) سپس کلمه‌ی وحی استعمال غالبی
اش بر آنچه که خدا به انبیائش القاء میکند تعلق گرفت.

❖ ۲. هدف از وحی

همه آیاتی که هدف بعثت پیامبران الهی یا بعثت پیامبر اسلام ﷺ را بیان می‌کنند، می‌توانند
به عنوان هدف وحی و نزول قرآن مطرح شوند:

قرآن کریم اهداف نزول وحی را در بسیاری از آیات بیان فرموده که میتوان این اهداف را در
دو بخش بعد درونی انسان و نگرش او و بعد بیرونی انسان یعنی بعد عملی انفرادی و اجتماعی
تقسیم کرد.

^۱ المنجد ج ۲ ص ۸۹۲

برخی اهداف نزول وحی در نگرش و بعد درونی انسان از لسان قرآن

۱. غفلت‌زدایی

«تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ^۱؛ قرآن، فروفرستاده خدای شکست‌ناپذیر و مهربان است تا کسانی را که پدرانشان بیم داده نشده‌اند، بیم دهی؛ زیرا ایشان غافل‌اند.»

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در این زمینه می‌فرماید:

ان الله بعث محمداً ﷺ و ليس احد من العرب يقرأ كتابا و لا يدعى نبوة!؛ "خداوند هنگامی محمد را مبعوث ساخت که احدی از عرب کتاب آسمانی نمی‌خواند و ادعای نبوت نمی‌کرد (نهج البلاغه خطبه ۳۳ و ۱۰۴).

به هر حال هدف از نزول قرآن این بود که مردم غافل را هشیار، و خواب‌زدگان را بیدار سازد، و خطراتی که آنها را احاطه کرده و گناهایی که در آن فرو رفته‌اند و شرک و فسادی که به آن آلوده شده‌اند به آنها یادآوری کند، آری قرآن که پایه آگاهی و بیداری، و کتاب پاکسازی دل و جان است.^۲

۲. یادآوری

(یاد آوری کلام خدا و عهدی که با او بسته ایم و داریم چه در این دنیا و چه قبل و بعدش)

«إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ^۳؛ قرآن برای جهانیان جز یادآوری نیست»

حقیقت امر آن است که خداوند تبارک و تعالی موحدیت و تعبد را در سرشت انسان نهادینه کرده و ذات هر انسانی حسن و قبح اعمال را درک میکند، اما این وحی ورسول و

^۱ بیس ۵۰

^۲ تفسیر نمونه ج ۱۸ ص ۳۱۹

^۳ تکویر ۲۷

آیات خداست که این فطرت انسان را بیدار می کند و در حقیقت انسان را دعوت به عملی مطابق با فطرتش میکند، لذاست که قرآن میفرماید:

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ^۱

پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن. این سرشت الهی است که خداوند، انسانها را بر آن آفریده. دگرگونی در آفرینش الهی نیست. این است آیین استوار. ولی اکثر مردم نمی دانند.

آیه فوق تاکید می کند که دین حنیف و خالص خالی از هر گونه شرک دینی است که خداوند در سرشت همه انسانها آفریده است سرشتی است جاودانی و تغییر ناپذیر هر چند بسیاری از مردم توجه به این واقعیت نداشته باشند.^۲

زراره از ابی جعفر (علیه السلام) در ضمن حدیثی نقل کرده که فرمود: رسول خدا ﷺ فرمود: هر مولودی بر فطرت متولد می شود، یعنی بر این معرفت که آفریدگارش خدا است.^۳

۳. شناساندن و تمییز حق از باطل

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا^۴

موهبت "فرقان" و شناخت "تا آن حد اهمیت دارد که قرآن مجید آن را به عنوان پاداش بزرگ پرهیزکاران ذکر کرده است: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا: "ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر تقوی پیشه کنید خداوند فرقان در اختیار شما می گذارد"^۵.

^۱ روم ۳۰

^۲ نمونه ج ۱۶ ص ۴۱۸

^۳ کافی ج ۲ ص ۱۳

^۴ فرقان ۱

^۵ انفال ۲۹

آری بدون تقوا، شناخت حق از باطل ممکن نیست، چرا که حب و بغض‌ها و گناهان حجاب ضخیمی بر چهره حق می‌افکند و درک و دید آدمی را کور می‌کند. به هر حال قرآن مجید برترین فرقان است.

وسیله شناخت حق از باطل، در تمام نظام حیات بشر است. وسیله شناخت حق از باطل در مسیر زندگی فردی و اجتماعی است، و معیار و محکی است در زمینه افکار و عقائد، و قوانین و احکام و آداب و اخلاق. این نکته نیز قابل توجه است که می‌گوید: "فرقان را بر بنده‌اش نازل کرد" آری مقام عبودیت و بندگی خالص است که شایستگی نزول فرقان و پذیرا شدن معیارهای شناخت حق از باطل را به وجود می‌آورد.^۱

۴. ترغیب بشر برای استفاده از قوه‌ی فکر

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ^۲؛ و قرآن را به سوی تو فرو فرستادیم تا آنچه را نازل شده است، برای مردم تبیین کنی و تا شاید بیندیشند». قرآن را نازل کردیم، تا به تبیین مفاهیم و تعالیم آن پردازای و اندیشه انسانها را بیدار سازی، تا با احساس تعهد و مسئولیت (نه از طریق اجبار و قوه قهریه ناشناخته الهی) در راه حق گام بگذارند و به سوی تکامل پیش بروند.^۳

۵. بیان هرچیز لازم برای تکامل از جمله شناساندن خدا به بشر

و این کتاب را که بیانگر همه چیز، و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است، بر تو نازل کردیم.

^۱ تفسیر نمونه ج ۱۵ ص ۸

^۲ نحل ۴۴

^۳ نمونه ج ۱۱ ص ۲۴۳

«هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذِرُوا بِهِ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّ مَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ»^۱ این (قرآن) بیان رسایی برای مردم است تا بدان بیم داده شوند و تا آنکه بدانند که خدا، یگانه معبود و موجود شایسته پرستش است.»

تفسیر نمونه در توضیح آیه اول می فرماید:

از مهمترین مباحثی که در آیات فوق به میان آمده "تبیان کل شیء" بودن قرآن است.

"تبیان" (به کسر "ت" یا فتح آن) معنی مصدری دارد، یعنی بیان کردن ۱ و از این تعبیر با توجه به وسعت مفهوم "لِكُلِّ شَيْءٍ" به خوبی می توان استدلال کرد که در قرآن، بیان همه چیز هست، ولی با توجه به این نکته که قرآن یک کتاب تربیت و انسانسازی است که برای تکامل فرد و جامعه در همه جنبه های معنوی و مادی نازل شده است روشن می شود که منظور از همه چیز، تمام اموری است که برای پیمودن این راه لازم است، نه اینکه قرآن یک دائرة المعارف بزرگ است که تمام جزئیات علوم ریاضی و جغرافیایی و شیمی و فیزیک و گیاه شناسی و مانند آن در آن آمده است، هر چند قرآن یک دعوت کلی به کسب همه علوم و دانشها کرده که تمام دانشهای یاد شده و غیر آن در این دعوت کلی جمع است، به علاوه گاهگاهی به تناسب بحثهای توحیدی و تربیتی، پرده از روی قسمتهای حساسی از علوم و دانشها برداشته است، ولی با این حال آنچه قرآن به خاطر آن نازل شده و هدف اصلی و نهایی قرآن را تشکیل می دهد، همان مساله انسان سازی است، و در این زمینه چیزی را فروگذار نکرده است.^۲

که یقیناً از مهمترین بیانیهایی که برای هدایت انسان لازم است بیان صفات و اوامر خداوند است.

^۱ ابراهیم ۵۲

^۲ نمونه ج ۱۱ ص ۳۶۱

۶. انذار و بشارت

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ... لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِمَّنْ لَدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ؛ استایش‌ها ویژه خداوندی است که بر بنده خویش کتاب را فرو فرستاد... تا از عذاب سخت پروردگار بیم دهد و مؤمنان را بشارت گوید».

تفسیر نمونه در رابطه انذار و بشارت اینگونه می‌گوید که این دو، دو اصل مهم تربیتی هستند: "بشارت" و "انذار" یا "تشویق" و "تهدید" بخش مهمی از انگیزه‌های تربیتی و حرکت‌های اجتماعی را تشکیل می‌دهد، آدمی هم باید در برابر انجام کار نیک "تشویق" شود، و هم در برابر کار بد "کیفر" بیند تا آمادگی بیشتری برای پیمودن مسیر اول و گام نگذاشتن در مسیر دوم پیدا کند.

"تشویق" به تنهایی برای رسیدن به تکامل فرد یا جامعه کافی نیست، زیرا انسان در این صورت مطمئن است انجام گناه خطری برای او ندارد.

فی المثل می‌بینیم: پیروان کنونی مسیح (علیه السلام) عقیده به "فداء" دارند، و معتقدند حضرت مسیح (علیه السلام) فدای گناهان آنها گردیده، حتی رهبران‌شان گاه سند بهشت به آنها می‌فروشد و گاه گناهشان را از طرف خدا می‌بخشند! مسلماً چنین جمعیتی به آسانی مرتکب گناه می‌شود.

در "قاموس کتاب مقدس" می‌خوانیم: "...فدا نیز اشاره به کفاره خون گرانبهای مسیح است که گناه جمیع ماها بر او گذارده شد و گناهان ما را در جسد خود بر صلیب متحمل شد!" مسلماً این منطق نادرست افراد را در ارتکاب گناه جسور می‌کند.

کوتاه سخن اینکه آنها که تصور می‌کنند تنها تشویق برای تربیت انسان (اعم از کودکان و بزرگسالان) کافی است، و باید تنبیه و تهدید و کیفر را به کلی شست و کنار گذاشت، سخت در اشتباهند، همانگونه که افرادی که پایه تربیت را تنها بر ترس و تهدید می‌گذارند و از جنبه‌های تشویقی غافلند نیز گمراه و بیخبرند.

^۱ کهف ۲۰۱

این هر دو گروه در شناخت انسان در اشتباهند، چرا که توجه ندارند که انسان مجموعه‌ای است از بیم و امید، از حب ذات و علاقه به حیات، و نفرت از فناء و نیستی، ترکیبی است از جلب منفعت و دفع ضرر، آیا انسانی که ابعاد روح او را این دو تشکیل می‌دهد ممکن است پایه تربیتش تنها روی یک قسمت باشد.

مخصوصاً تعادل میان این دو لازم است که اگر تشویق و امید از حد بگذرد باعث جرئت و غفلت است، و اگر بیم و انذار بیش از اندازه باشد نتیجه‌اش یاس و نومیدی و خاموش شدن شعله‌های عشق و تحرک است.

درست به همین دلیل در آیات قرآن، "نذیر" و "بشیر" یا "انذار" و "بشارت" در کنار هم قرار گرفته، حتی گاهی "بشارت" بر "انذار" مقدم است.... و گاه به عکس، "نذیر" بر "بشیر" تقدم یافته.... هر چند در اکثر آیات قرآن، بشارت مقدم داشته شده این نیز ممکن است به خاطر این باشد که در مجموع، رحمت خدا بر عذاب و غضب او پیشی گرفته است (یا من سبقت رحمته غضبه).^۱

۷. شفای آنچه در سینه‌ها و دلهاست

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ... شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ»^۲ ای مردم، از سوی خدا برایتان... بهبودبخش بیماری‌های روحی آمد.»

منظور از شفا دادن بیماری دلها و یا به تعبیر قرآن شفای چیزی که در سینه‌ها است، همان آلودگی‌های معنوی و روحانی است مانند بخل و کینه و حسد و جبن و شرک و نفاق و امثال اینها که همه از بیماری‌های روحی و معنوی است.^۳

^۱ نمونه ج ۱ ص ۴۲۵ و ۴۲۶

^۲ یونس ۵۷

^۳ نمونه ج ۸ ص ۳۱۸

علی علیه السلام در گفتار جامع خود در نهج البلاغه با رساترین تعبیری این حقیقت را توضیح داده است آنجا که می‌فرماید:

... فاستشفوه من ادوائکم و استعینوا به علی لاوائکم فان فیہ شفاء من اکبر الداء و هو الکفر و النفاق و الغی و الضلال: "از قرآن برای بیماریهای خود شفا بطلبید، و به آن برای حل مشکلاتتان استعانت بجوئید، چه اینکه در قرآن شفای بزرگترین دردها است که آن درد کفر و نفاق و گمراهی و ضلالت است" ^۱

و این خود می‌رساند که قرآن نسخه‌ای است برای بهبودی فرد و جامعه از انواع بیماریهای اخلاقی و اجتماعی و این همان حقیقتی است که مسلمانان آن را بدست فراموشی سپرده و به جای اینکه از این داروی شفا بخش بهره گیرند درمان خود را در مکتبهای دیگر جستجو می‌کنند، و این کتاب بزرگ آسمانی را فقط یک کتاب خواندنی قرار داده‌اند نه اندیشیدنی و عمل‌کردنی. ^۲

۸. هدایت

«أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ... بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ... لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ»^۳ یا آنکه می‌گویند: قرآن را به دروغ به خدا نسبت می‌دهد...، بلکه قرآن حق و از سوی خداوندگار تو است... تا شاید هدایت پذیرند» و جمله لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ اشاره به این است که قرآن زمینه‌ساز هدایت است ولی تصمیمگیری نهایی به هر حال با خود انسان می‌باشد.^۴

^۱ نهج البلاغه خطبه ۱۷۶.

^۲ نمونه ج ۸ ص ۳۱۹

^۳ سجده ۳

^۴ نمونه ج ۱۷ ص ۱۰۹

برخی اهداف نزول وحی در بعد بیرونی انسان یعنی بعد عملی انفرادی و اجتماعی از لسان قرآن

۱. دعوت به تقوا:

«قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ»؛ قرآن عربی را که در آن هیچ کژی نیست، فرو فرستادیم تا شاید تقوا پیشه کنند».

توضیحی که پیرامون هدایت کننده بودن قرآن بیان کردیم در همین جا هم مطرح است که سنت خدا بر این است که کسی را به اجبار به راه مستقیم یه به راه گمراهی نمی کشاند بلکه خداوند آیاتش را می فرستد و حجت را تمام می کند که هر که خواست هدایت شود و تقوا پیشه کند و هر که از این آیات اعراض کرد به سزای عملش خواهد رسید.

۲. حاکمیت قرآن و داوری به واسطه‌ی قرآن در نزاع‌ها و اختلافات:

«إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ»؛ ای پیامبر، ما قرآن را به حق به سوی تو فرو فرستادیم تا به آنچه خدا با وحی بر تو پدیدار ساخته است، حکم نمایی.»

«وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ»؛^۳ ما قرآن را بر تو نازل نکردیم مگر برای آنکه موضوعات اختلافی میان مردم را برایشان روشن سازی و بیان کنی.»

خداوند متعال در سوره‌ی جاثیه می فرماید: فبای حدیث بعد الله و آیاته یومنون^۴

محکم ترین و منطقی ترین کلام عالم کلام خداست پس اگر قرار باشد کلام و قانون کسی واسطه‌ی داوری بین افراد و یا قانون حکومتی جامعه‌ی او شود بی شک آن کلام و قانون، کلام و قانون خداست که در قالب قرآن و وحی بر بشریت نازل فرموده است.

^۱ زمر ۲۸

^۲ نساء ۱۰۵

^۳ نحل ۶۴

^۴ جاثیه ۶

۳. چیرگی اسلام بر سایر ادیان:

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ؛^۱ او رسول خود (محمد) را با قرآن و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان غالب گرداند»
سرانجام اسلام عالمگیر می‌شود و بر همه ادیان پیروز خواهد گشت.

چرا نشود در حالی که محتوای دعوت رسول الله هدایت است (ارسله بالهدی) و آئین او حق است (و دین الحق) و هر ناظر بی طرفی می‌تواند حقانیت آن را در آیات این قرآن، و احکام فردی و اجتماعی، و قضایی، و سیاسی اسلام، و همچنین تعلیمات اخلاقی و انسانی آن بنگرد، و از پیشگوییهای دقیق و صریحی که از آینده دارد و درست به وقوع می‌پیوندد ارتباط این پیامبر ص را به خدا به طور قطع بداند.

آری منطق نیرومند اسلام، و محتوای غنی و پر بار آن، ایجاب می‌کند که سرانجام ادیان شرک‌آلود را جاروب کند و ادیان آسمانی تحریف یافته را در برابر خود به خضوع وا دارد، و با جاذبه عمیق خود دلها را به سوی این آئین خالص جلب و جذب کند.

در اینکه منظور از این پیروزی "پیروزی منطقی" است یا پیروزی نظامی؟ در میان مفسران گفتگو است:

"جمعی" معتقدند این پیروزی تنها "پیروزی منطقی و استدلالی" است، و این امر حاصل شده است، چرا که اسلام از نظر قدرت منطق و استدلال بر همه آئینهای موجود برتری دارد.

در حالی که "جمعی دیگر" پیروزی را به معنی "غلبه ظاهری" و غلبه قدرت گرفته‌اند، و موارد استعمال این کلمه (یظهر) نیز دلیل بر غلبه خارجی است، و به همین دلیل می‌توان گفت: علاوه بر مناطق بسیار وسیعی که امروز در شرق و غرب و شمال و جنوب عالم در قلمرو اسلام قرار گرفته، و هم اکنون بیش از ۴۰ کشور اسلامی با جمعیتی حدود یک میلیارد

^۱ فتح ۲۸

نفر زیر پرچم اسلام قرار دارند، زمانی فرا خواهد رسید که همه جهان رسماً در زیر این پرچم قرار می‌گیرد، و این امر به وسیله قیام "مهدی" (ارواحنا فداه) تکمیل می‌گردد،^۱

۴. تثبیت مومنان:

«قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا؛^۲ ای رسول، بگو این آیات را روح القدس از جانب پروردگارت به حقیقت و راستی آورد تا اهل ایمان را در راه خدا ثابت قدم گرداند». بی شک کلامی مایه تثبیت و اطمینان خاطر انسان میشود که خود آن کلام از سمت فردی مقتدر و مطمئن صادر شده باشد و چه کسی مقتدر تر از خالق و مدبر این جهان عظیم است؟

۳. مراحل نزول وحی:

در قرآن کریم داریم که: (قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ)^۳. "روح القدس" یا "روح مقدس" همان پیک وحی الهی، "جبرئیل امین" است، او است که به فرمان خدا آیات را اعم از ناسخ و منسوخ، بر پیامبر ص نازل می‌کند،^۴

وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ * نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ^۵
به یقین این (قرآن) از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است. * روح الامین آن را نازل کرده، * بر قلب (پاک) تو، تا از بیم دهندگان باشی.

اما با این حال برخی ابهاماتی همچنان وجود دارد که وحی چگونه رد و بدل میشده و آیا غیر از جبرئیل فرشتگان دیگری در نزول وحی دخالت دارند یا خیر، برای جواب به این سوال

^۱ نمونه ج ۲۲ ص ۱۱۱

^۲ نحل ۱۰۲

^۳ نحل ۱۰۱

^۴ نمونه ج ۱۱ ص ۴۰۷

^۵ شعراء ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴

از امیر مومنان علی (علیه السلام) نقل است:

«چنین بود که بر رسول پایینی از رسولان آسمان وحی می شد و رسولان آسمان، پیام را به رسولان زمینی می رساندند و کلام و سخن، میان رسولان زمینی و آخرین رسول که رابط با آنان بود اتفاق می افتاد؛ در عین اینکه رسولان بالادستی کلام ظاهری نداشتند». یعنی حقیقت کلام و محتوای آن انتقال می یافت؛ بدون آنکه کلامی از نوع آنچه بین افراد بشر صورت می گیرد، رخ دهد.

در همین روایت آمده است که رسول خدا ﷺ برای آنکه بداند جبرئیل از چه کسی پیام را دریافت می کند از او می پرسد: «یا جبرئیل هل رأیت ربک»: ای جبرئیل! آیا پروردگار خود را دیده ای؟ و جبرئیل می گوید: «إن ربی لا یری»: پروردگار من دیدنی نیست. سپس رسول خدا ﷺ می پرسد: «من این تأخذ الوحی»: پس وحی را از کجا می گیری؟ و جبرئیل پاسخ می دهد: «أأخذ من إسرائفیل»: از اسرافیل می گیرم. حضرت باز می پرسد: «و من این يأخذه إسرائفیل»: اسرافیل از کجا می گیرد؟ در پاسخ می شنود: «یأخذه من ملک فوقه من الروحانیین»: از فرشته ای بالاتر از خودش از گروه روحانی ها. آن گاه حضرت می پرسد: «فمن این يأخذه ذلک الملک»: آن فرشته از کجا می گیرد؟ که جبرئیل در پاسخ می گوید: «یقذف فی قلبه قذفا، فهذا وحی و هو کلام الله عزوجل و کلام الله لیس بنحو واحد، منه ما کلم الله به الرسل و منه ما قذفه فی قلوبهم و منه رؤیا یربها الرسل و منه وحی و تنزیل یتلی و یقرأ فهو کلام الله...»: (۲) در قلب او به شیوهی خاصی انداخته می شود و آن وحی است [که] همان کلام خدای عزوجل است و کلام خدا یک نوع نیست؛ نوعی آن است که با رسولان تکلم می کند، نوع دیگر آن است که در قلب آنها می اندازد، نوع دیگر آن است که پیامبران در خواب می بینند و نوعی هم وحی و تنزیل است که تلاوت و قرائت می شود؛ پس آن کلام خداست...^۱

^۱ تفسیر البرهان ج ۴ ص ۸۳۴

بر اساس این حدیث، آنچه در قلب ملک مقرب قرار می‌گیرد، وحی و کلام الهی است که طی مراحلی به پیامبران زمین می‌رسد.

روایتی از امام باقر (علیه‌السلام) نیز مراتب و مقامات ملائکه نزد خدا و جایگاه آنان در مراحل دریافت و انتقال وحی به انبیا و پیامبران را به خوبی نشان می‌دهد: «قال جبرئیل لرسول الله ﷺ فی وصف إسرائیل: هذا حاجب الرب و أقرب خلق الله منه و اللوح بین عینیه من یاقوتة حمراء، فإذا تكلم الرب تبارک و تعالی بالوحی ضرب اللوح جبینه فنظر فیه، ثم ألقى إلینا نسعی به فی السماوات و الأرض...» (۳) جبرئیل دربارهی اوصاف اسرافیل به رسول خدا ﷺ گفت: او دربان ساحت ربوبی و نزدیک‌ترین مخلوق به اوست. و لوح [محفوظ] از جنس یاقوت سرخ در برابر چشمان اوست [گویا او موکل لوح محفوظ است]. پس هرگاه که پروردگار، تکلم و حیانی می‌کند، لوح به پیشانی اسرافیل می‌زند و او در لوح می‌نگرد؛ سپس او آن را به ما القا می‌کند و ما به آسمان‌ها و زمین می‌بریم.^۱

اما درباره اینکه پیامبران وحی را چگونه از فرشته‌ی وحی دریافت میکردند میتوان به این مطلب که در کتاب اصول کافی باب «فرق بین الرسول و النبی...» نگاه کرد که شامل روایت صحیح‌السند و قریب‌المضمون است:

زراره می‌گوید: از حضرت امام صادق (علیه‌السلام) درباره آیه شریفه (كَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا)^۲ پرسیدم: فرق «نبی» و «رسول» چیست؟ فرمود: «الَّذِي يَرَى فِي مَنَامِهِ وَيَسْمَعُ الصَّوْتُ وَلَا يُعَايِنُ الْمَلَكَ، وَ الرَّسُولُ الَّذِي يَسْمَعُ الصَّوْتُ وَيَرَى فِي الْمَنَامِ وَيُعَايِنُ الْمَلَكَ»^۳; نبی در خواب (فرشته) را می‌بیند و (در بیداری) بدون دیدن فرشته، صدای آن را می‌شنود، ولی رسول صدا را می‌شنود و در خواب (و بیداری) فرشته را مشاهده می‌کند.

^۱ بحارالانوار ج ۱۸ ص ۲۵۸ ح ۹

^۲ مریم: ۵۴

^۳ اصول کافی، ج ۱، باب «الفرق بین الرسول و النبی و المحدث»، ص ۱۷۶، ح ۱

(وَالصَّافَّاتِ صَفًّا * فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا * فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا؛

وجوه مختلفی درباره مراد از سه طایفه: " صافات"، " زاجرات" و " تالیات" که خداوند بدانها سوگند یاد کرده است^۲

با بررسی تفسیر نمونه، صاحب کتاب، نظرش غیر این است که این طوائف فرشتگان، فرشتگان وحی باشند اما حضرت علامه طباطبایی در المیزان اینگونه فرموده اند^۳:

و ما احتمال می‌دهیم- و خدا داناتر است- که مراد از هر سه طایفه (صافات و زاجرات و تالیات) سه طایفه از ملائکه باشند که مامور نازل کردن وحی بودند و راه این کار را از مداخله شیطانها ایمن می‌کردند و آن را به پیغمبران و یا خصوص پیامبر اسلام محمد ﷺ می‌رساندند و این معنا از آیه "عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا لِيُعَلِّمَ أَنْ قَدْ أبلغُوا رِسالَاتِ رَبِّهِمْ وَ أَحاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ"^۴ نیز استفاده می‌شود.

و بنا بر احتمال مزبور، معنای آیات مورد بحث این می‌شود که: " سوگند می‌خورم به فرشتگانی که در سر راه وحی صف بسته‌اند، و سپس به فرشتگانی که شیطانها را از اینکه کار وحی مداخله کنند زجر می‌دهند و سپس به فرشتگانی که وحی را بر پیغمبر می‌خوانند".

حضرت جبرئیل سردسته فرشتگان وحی است:

^۱ (صافات: ۳۱)

^۲ ترجمه تفسیر المیزان ج ۱۷ ص ۱۷۸

^۳ همان/ج ۱۷ ص ۱۷۹ و ۱۸۰

^۴ خدا دانای غیب است و او احدی را بر غیب خود مسلط نمی‌کند مگر تنها آن کسی از رسولان را که شایسته این کار بداند پس او پیش روی آن فرشته رسول و بعد از او نگهبانی می‌فرستد تا بداند آیا آن فرشتگان و رسولان رسالت پروردگار خود را ابلاغ کردند یا نه؟ و به آنچه که نزد آنان است احاطه یابد. سوره جن، آیه ۲۸.

إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ^۱; (قرآن) سخن فرشته بزرگواری است... در آنجا (در میان فرشتگان) فرمانروا و (در پیشگاه خداوند) امین است.

تعبیر به "ثم" که برای اشاره به بعید به کار می‌رود ناظر به این حقیقت است که پیک وحی خدا در عالم فرشتگان نافذ الکلمه و مورد اطاعت است، و از همه اینها گذشته در ابلاغ رسالت خویش نهایت امانت را دارد.

از روایات استفاده می‌شود که گاه جبرئیل امین برای ابلاغ آیات قرآن از سوی گروه عظیمی از فرشتگان همراهی می‌شد و مسلماً در میان آنها مطاع بود و یک رسول باید در میان همراهانش مطاع باشد.^۲

۴. صفات و ویژگی های واسطه ها و دریافت کننده های وحی:

اگر بخواهیم درباره همه صفات فرشتگان و رسولان و موکلان وحی صحبت کنیم بحث از محور اصلی که وحی باشد خارج میشود و طولانی خواهد شد اما به طور مختصر میتوان گفت مهم ترین صفت و ویژگی ای که حاملین و ابلاغ کنندگان وحی باید داشته باشند که مربوط به خود وحی میشود این است که وحی را مصون از کوچکترین تحریف ها نگه دارند. پس مهمترین صفت موکلین و مبلغین وحی این است که لااقل در مورد انتقال وحی عصمت داشته باشند.

اما علت این که حتما این صفت باید در آنها وجود داشته باشد چیست؟

علامه مصباح علت را اینگونه بیان کرده اند:^۳

^۱ تکویر: ۲۱، ۱۹

^۲ نمونه ج ۲۶ ص ۱۹۴

^۳ آموزش عقائد ص ۱۹۲ تا ۱۹۴

افراد عادی انسان مستقیماً از این وسیله شناخت (وحی)، بهره مند نمی شوند و استعداد و لیاقت دریافت وحی الهی را ندارند. و ناچار پیام الهی بوسیله افراد خاصی (فرشتگان وحی و پیامبران) باید به ایشان ابلاغ شود.

وحی، در صورتی کارآیی لازم را دارد، و می تواند نارسایی دانش بشری را جبران کند که از مرحله صدور تا مرحله وصول به مردم، از هرگونه تحریف و دستبرد عمدی و سهوی، مصون باشد وگرنه با وجود احتمال سهو و نسیان در واسطه یا وسائط، یا تصرف عمدی در مفاد آن، باب احتمال خطاء و نادرستی در پیام واصل به مردم، باز می شود و موجب سلب اعتماد از آن می گردد.

بعد از آنکه معلوم شد پیامهای الهی باید با یک یا چند واسطه به مردم برسد تا زمینه تکامل اختیاری انسانها فراهم شود و هدف الهی از آفرینش بشر تحقق یابد با استناد به صفات کمالیه الهی ثابت می شود که این پیامها مصون از تصرفات عمدی و سهوی خواهد بود. زیرا اگر خدای متعال نخواهد که پیامهایش بطور صحیح به بندگانش برسد خلاف حکمت خواهد بود و اراده حکیمانه الهی، آنرا نفی می کند، و اگر خدا نداند که پیام خود را از چه راهی و بوسیله چه کسانی بفرستد که سالم به بندگانش برسد با علم نامتناهی او منافات خواهد داشت، و اگر نتواند وسایط شایسته ای را برگزیند و ایشان را از هجوم شیاطین، حفظ کند با قدرت نامحدود او سازگار نخواهد بود.

پس:

اولاً با توجه به اینکه خدای متعال، عالم به همه چیز است نمی توان احتمال داد که واسطه ای را برگزیده که از خطاکاریهای او آگاه نبوده است، قرآن کریم در این باره می فرماید: «اللّٰهُ اعلم حیث یجعل رسالته»^۱

^۱ (سوره انعام آیه ۱۲۴)

دوماً با توجه به قدرت نامحدود الهی نمی توان احتمال داد که نتوانسته است وحی خود را از دستبرد شیاطین و تاثیر عوامل سهو و نسیان، حفظ کند. قرآن مجید در این باره می فرماید: «عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا. الا من ارتضى من رسول فانه یسلک من بین یدیه و من خلفه رصدا. لیعلم ان قد ابغوا رسالات ربهم و احاط بما لیدهم و احصى کل شی عددًا»^۱ (دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد، مگر پیامبرانی که (آنان را برگزیده و) از آنها راضی است و مراقبینی از پیش رو و پشت سر برای آنها قرار می دهد، تا معلوم شود پیامبرانش رسالتهای پروردگارش را ابلاغ کرده اند. و او به آنچه نزد آنهاست احاطه دارد و همه چیز را احصا کرده است).

سوماً با توجه به حکمت الهی نمی توان پذیرفت که نخواستہ است پیام خود را مصون از خطا بدارد. لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة تا آنها که گمراه می شوند، از روی اتمام حجت باشد. و آنها که هدایت می یابند، از روی دلیل روشن باشد.^۲

بنابراین، مقتضای علم و قدرت و حکمت الهی آن است که پیام خود را سالم و دست نخورده به بندگانش برساند و بدین ترتیب؛ مصونیت وحی با برهان عقلی، ثابت می شود.

انسان برای پیدا کردن و طی کردن مسیر درست نیاز به دریافت راهنمایی از سمت خالقش دارد زیرا اوست که اعلم به مخلوقات و هرچیزدیگر است و راهی که خداوند برای هدایت بشر برگزیده راه وحی است، حال که راه ارتباط خالق و مخلوق وحی است اهمیت این امر ذهن انسان را متوجه حقیقت و ماهیت وحی میکند، وحی از جانب خدا توسط فرشتگان از جمله جبرئیل بر پیامبران نازل شده است و بنابر ادله عقلی، وحی و حاملین آن حداقل باید مصون از خطا در انتقال وحی باشند.

^۱ سوره جن- آیه ۲۶-۲۸

^۲ (سوره انفال- آیه ۴۲)

فهرست منابع ❖

۱. تفسیر نمونه، آیت الله ناصر مکارم شیرازی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۵۳
۲. ترجمه المیزان، علامه محمد حسین طباطبایی، دفتر انتشارات اسلامی
۳. المنجد، لويس معلوف، ذوی القربی ۱۳۸۰
۴. بحارالانوار، علامه محمدباقر مجلسی، دار احیاء التراث العربی ۱۴۰۴ هـ ق
۵. اصول کافی، محمدبن یعقوب کلبی، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، ۱۴۲۱ ق
۶. آموزش عقائد، علامه مصباح یزدی، چاپ و نشر بین الملل / چاپ ۲ بهار ۱۳۹۵
۷. تفسیر البرهان، هاشم الحسینی البحرانی، قم دار التفسیر، ۱۴۱۷ ق
۸. نهج البلاغه، امیرالمومنین علی (علیه السلام)
۹. قرآن کریم



محمدحسین رضائی

مفهوم شناسی و بررسی صحت و فساد از دیدگاه قرآن و علم اصول

چکیده

اندک بررسی نوشته های فقهی فقیهان شیعه گواهی می دهد که واژه های صحت و فساد و به تبع آن صحیح و فاسد، در گستره ی واژگانی ادبیات قرآن کریم، روایات، و فقه شیعه جای دارد؛ چنان که کاربرد این واژه ها در مباحثی چند از دانش اصول فقه شیعه نیز مشاهده می گردد. لذا بر آن شدیم که صحت و فساد را مستقلا از جهات متعدد مورد بررسی قرار داده و در انتها آن را از دیدگاه علمای شیعه (اصولیین) بررسی نماییم.

معنای لغوی صحت و فساد

الصَّحَّةُ: در لغت به معنای متناقض بیماری و هم چنین به معنای برائت از هر گونه عیب و نقصی^۱ است و فساد در لغت به معنای نقیض صلاح هست؛^۲ صلاح نیز در لغت در مقابل فساد و به معنای درست بودن و درست شدن است.^۳

راغب اصفهانی نیز می گوید:

فساد هرگونه خارج شدن اشیاء از حالت اعتدال است، کم باشد یا زیاد، و نقطه مقابل آن، صلاح است که در جان و بدن و اشیایی که از حد اعتدال خارج می شوند، تصور می شود؛ از مجموع نکاتی که گفته شد می توان چنان نتیجه گرفت که فساد به معنای خروج از مسیر درست و پدید آمدن عیب و نقص در مسیر صحیح است و صلاح به معنای درست بودن و خالی بودن از عیب است. بدینسان می توان گفت که در لغت صلاح و صحیح - که به معنای برائت از عیب و ریب است- در مقابل فساد تقریباً به یک معنا استفاده می شوند و معنای متبادر از صحیح و غلط در فقه و اصول همان معنای تناقض صلاح و فساد است.

۱. ذهاب السقم والبراءة من كل عيب و ريب. (کتاب العين، ج ۳، ص ۱۴)؛ خلاف السُّقْم، و ذهابُ المرض (لسان العرب، ج ۲، ص ۵۰۷).

۲. الْفَسَادُ: نقیض الصّلاح. (کتاب العين، ج ۷، ص ۲۳۱، لسان العرب، ج ۳، ص ۳۳۵).

۳. فرهنگ ابجدی، ص ۵۹.

۴. الفساد خروج الشيء عن الاعتدال قليلاً كان او كثيراً و يضاذه الصّلاح، و يستعمل ذلك في النفس و البدن و الاشياء الخارجة عن الاستقامة. (مفردات راغب، ماده فَسَدَ).

✦ مفهوم شناسی قرآنی صحت و فساد

صحت و فساد در قرآن عموماً با واژه‌های صلاح و فساد و در مقابل هم تکرار شده اند و کلمه صحت در متن مصحف شریف استفاده نشده است. لذا در قرآن کریم برای بررسی این دو واژه باید صلاح و فساد را بررسی کرد:

واژه اصلاح و مشتقات آن ۱۸۰ مرتبه در قرآن به کار رفته است. آنچه از قرآن کریم فهمیده می‌شود این است که اصلاح دارای مراتب متعددی است: اصلاح نفس (خودسازی)، اصلاح بین دو فرد (اصلاح ذات بین)،^۱ و اصلاح جامعه؛ چه جامعه کوچک باشد مانند خانواده^۲ و چه اصلاح در جامعه‌ای بزرگ باشد^۳ مانند از بین بردن فساد در جامعه اسلامی. در مقابل هرگونه ظلم به نفس، گناه و عصیان، هرگونه تخریب در مسائل فردی و اجتماعی، افراط و تفریط در تمام شئون، به هم زدن ارتباط بین دو فرد یا ویرانگری فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، و... مصادیق متعدد فساد از ریز تا درشت هستند.

در نتیجه همانطور که فساد جامعه بسیار وسیعی را شامل می‌شود، اصلاح نیز شمول بسیار بالایی دارد. آنچه مسلم است این است که دین خواستار اصلاح‌گری انسان در تمام شئون فردی و اجتماعی است. اما نکته‌ای که بسیار مهم است این است که که همین مقوله مراحل مختلفی دارد که می‌بایست در نظر گرفته شود.

اصلاح در تعالیم انبیاء الهی ابتدا شامل خودسازی و تهذیب نفس می‌شود و سپس در مراحل بعدی شامل اصلاح بین جامعه‌های کوچک و بزرگ می‌گردد. فساد نیز در آیات

۱. وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَانْبِئُوهُمَا مِنْ أَهْلِيهِ وَحَكْمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يَرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا سوره مبارکه نساء، آیه شریفه ۳۵؛ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ سوره مبارکه انفال، آیه شریفه ۱.

۲. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا... سوره مبارکه تحریم، آیه شریفه ۶.

۳. لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصِدْقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا سوره مبارکه نساء، آیه شریفه ۱۱۴.

قرآن‌گه متناظر به مسائل فردی است و در بسیاری از موارد ناظر به جنبه‌های اجتماعی مسأله است.^۱

✦ مفهوم‌شناسی اصطلاحی صحت و فساد در علم اصول

صحت و فساد در علم اصول نیز در دو معنا به کار می‌رود:

۱. در برابر عیب و معیوب؛ در فقه، این کاربرد را در ابواب خیار می‌توان دید. صحت به معنای عدم فاسد بودن و نتیجه بخشی کامل و اثر مطلوب است. عیب نیز هر چیزی است که از مسیر اعتدال خارج شده و در نتیجه عدم اثر کامل را در پی داشته و موجب معیوب بودن می‌گردد.

۲. در برابر فساد و فاسد؛ در فقه، این کاربرد را در ابواب عبادات و معاملات می‌توان رؤیت کرد. صحت یعنی حالت کامل و طبیعی جاری است و اثر مطلوب کاملاً در پی است و فاسد بدین معناست که عمل از صحت افتاده و اثری بر آن مترتب نیست.

نکته دیگری که در انتها باید اشاره کرد این است که صحت و فساد گاه در امور خارجی است و گاه در امور شرعی؛ آنچه که مسلم است این است که صحت و فساد در امور خارجی محل بحث اصولی نیست و تنها بحث از صحت و فساد در امور شرعی - اعم از عبادات و معاملات - در علم اصول جاری و محل اجرای کلام است.

✦ معنای صحت و فساد از دیدگاه اصولیین

صحت و فساد نزد همگان (فقها، متکلمین) به یک معنی است: صحت به معنای تمامیت است (تمامیت اجزا و شرایط). اما اینکه فقها گفته‌اند: صحت یعنی اسقاط قضا [و اعاده]،

۱. وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ؛ سوره مبارکه بقره، آیات شریفه ۱۱-۱۲.

و متکلمین گفته‌اند: صحت یعنی موافقت شریعت و غیر ذلک [مثلاً اطبا گفته‌اند صحت یعنی اعتدال مزاج]، تعریف صحت به لوازم صحت است. چراکه از دیدگاه فقیه آنچه مهم است، اسقاط قضا است و لذا همان لازمه صحت را به عنوان تعریف آن، برگزیده است. طبیعی است که برای هر کس یکی از لوازم صحت، مهم است و لذا همان را به عنوان تعریف برگزیده است.

اما این اختلاف نظر به لوازم، باعث تعدد معنای صحت نمی‌شود. کما اینکه اختلاف مصادیق صحت که به حسب حالات مختلف حاصل می‌شود، ضرری به تعریف واحد آن نمی‌زند.

به عبارت دیگر اختلاف نظر اصولیین در تعریف تمامیت است نه در تعریف صحت.

✦ بررسی ماهیت حکم صحیح و فاسد

اختلاف است که آیا صحت و فساد از مجعولات تشریحی و احکام وضعی است، مانند: زوجیت، حریت و ملکیت، و یا این که از منتزعات عقلی و احکام عقلی است؛ یعنی عقل است که این معانی را درک می‌کند. در این باره سه نظر وجود دارد:

۱. عده‌ای معتقدند صحت و فساد مجعول‌اند یا به جعل استقلالی تشریحی و یا به جعل تبعی و این جعل به عالم اعتبار و تشریح مربوط است؛ از این رو، همان‌گونه که زوجیت و ملکیت در عالم اعتبار و تشریح جعل گردیده است، صحت و فساد هم مجعول می‌باشند. طبق این نظر صحت و فساد در عبادات و معاملات همانند احکام تکلیفی (وجوب، حرمت، استحباب، کراهت و اباحه) جعل شده‌اند.

۲. برخی دیگر جعل صحت و فساد را معقول نمی‌دانند، زیرا عقل این امور را انتزاع می‌کند؛ از این رو، اگر در خارج، «مأتی به» با «مأموریه» مطابق بود، عقل انتزاع صحت، وگرنه انتزاع فساد می‌کند. طبق این نظر صحت و فساد هر کجا باشند

مطلقاً چه در عبادات و معاملات و چه در اوامر واقعی، ثانوی و ظاهری مجعول شرعی نیستند بلکه از انتزاعیات و اعتباریات شماره‌ده می‌شوند.

۳. بعضی دیگر میان عبادات و معاملات تفصیل داده و بخشی را عقلی و بخش دیگر را احکام وضعی دانسته‌اند. طبق این نظر صحت و فساد در عبادات مجعول است ولی در معاملات اعتباری و انتزاعی می‌باشند.

هر کدام از این نظرات از میان علمای اصولی قائل‌هایی دارند که در ذیل خواهد آمد.

در مقدمه باید معنای تمامیت صحت و فساد را از دیدگاه متکلمین و فقها بیان کنیم: طبق نظر متکلمین: تمامیت در صحت عبارت است از اینکه مأتی به با مأمور به مطابقت داشته باشد، به عبارت دیگر صحت و فساد عبارت است از موافقت شریعت و موافقت امر. اگر فعلی، موافق امر و شرع بود، صحیح است.

طبق نظر فقهاء: تمامیت در صحت عبارت از چیزی است که مسقط اعاده و قضا باشد به عبارت دیگر عبادتی صحیح است که احتیاج به اعاده و قضا نداشته باشد. اما اگر قضا و اعاده بخواید، فاسد است.^۱

نظریه‌ی شیخ انصاری

طبق نظر مرحوم شیخ انصاری صحت و فساد امری اعتباری و انتزاعی می‌باشد. به این معنا که وقتی عملی مانند نماز و روزه مطابق با مأمور به باشد از آن صحت را اعتبار می‌کنیم و اگر مخالف بود فساد را انتزاع می‌کنیم؛ خواه صحت را مانند متکلمین معنا کنیم و خواه صحت را مانند فقهاء تفسیر نمائیم.

۱الصحيح ما يكون مسقطا للقضاء و الاعادة

به هر حال شیخ انصاری قائل است که مطابق هر دو نظر، صحت و فساد امری اعتباری و انتزاعی می باشد.

نظریه‌ی مرحوم آخوند

ایشان صحت و فساد در عبادات را در چهار فرع بیان می کند:

۱. اگر صحت و فساد را مانند متکلمین معنا کنیم در این حال کلام شیخ انصاری صحیح است یعنی آن دو اعتباری و انتزاعی می باشند.

۲. اما اگر صحت و فساد را مانند فقهاء معنا کنیم (مسقط قضاء و اعاده) در این حال صحت و فساد از مستقلات عقلیه است زیرا عقل می گوید: آنچه مولی امر کرده بود اتیان شده است از این رو چرا باید قضاء و اعاده داشته باشد. بله اگر مطابق نباشد واضح است که باید قضاء و اعاده شود. این چیزی است که عقل به شکل مستقل آن را درک می کند (مانند درک حسن عدل و قبح ظلم)

۳. اگر امثال ما اضطراری باشد مثلاً با تیمم نماز بخوانیم و یا به شکل امر ظاهری امثال کنیم مثلاً استصحاب کردیم و نماز خواندیم و بعد متوجه شدیم که لباس نجس بوده است در این حال صحت و فساد دو امر مجعول شرعی هستند. یعنی شرع مقدس فرموده است: التراب احد الطورین یکفیک عشر سنین. یا در استصحاب گفته است: لا تنقض الیقین بالشک. شارع با این بیان صحت را جعل کرده است.

۴. چهارم اینکه بحث ما تا به حال کلی بود یعنی نماز کلی در چه حال صحیح است و در چه حال باطل می باشد. اما نمازی که فرد در زمان و مکان خاصی خوانده است در این حال صحت عبارت است از مطابقت مآتی به با مأمور به و در این حال صحت و فساد دو امر انتزاعی می شود یعنی آن زمان را با کتاب و سنت مقایسه کرده اند و دیده اند مطابق است و در نتیجه گفته اند صحیح است. اما اگر نماز مزبور بدون رکوع باشد فاسد می باشد.

در توضیح بیشتر باید گفت مرحوم آخوند می فرماید صحت و فساد در عبادات تفصیل دارد، آنجایی که بگوییم امر در عبادات امر واقعی است، صحت و فساد عقلی است و آنجایی که بگوییم صحت و فساد مربوط می شود به آن مامور به که امرش امر ظاهری یا اضطراری است، آنجا قابلیت جعل وجود دارد، هرگاه مقتضی برای اعاده است اجزاء می آید و هرگاه مقتضی برای اجزاء هست اعاده می آید.

به عبارت دیگر اگر صحت را مطابق نظر متکلمین معنا کنیم یعنی بگوئیم صحت عبارت است از مطابقت مآتی به با مامور به. با این تفسیر صحت و فساد از امور اعتباری و انتزاعی می شوند. ولی اگر صحت را مطابق نظر فقهاء معنی کنیم یعنی صحیح آن است که قضاء و اعاده نخواهد بخلاف فاسد که قضاء و اعاده احتیاج دارد با این تعبیر صحت و فساد از احکام عقلیه است زیرا عقل حکم می کند که مآتی به مسقط است یا نه. اگر غرض مولی حاصل باشد امر ساقط است و الا نه.

بنابراین در هر دو مورد صحت و فساد مجعول شرعی نیست. در اولی اعتباری و انتزاعی است و در دومی حکم عقل است.

مرحوم آخوند در معاملات می فرماید: صحّت مجعول بوده و مانند عبادات به معنای «مطابقت المآتی به للمأمور به» نیست. نباید معاملات با عبادات مقایسه شوند؛ زیرا در معاملات اثری شرعی وجود دارد که شارع آن را جعل می کند. اگر معامله به گونه ای باشد که شارع آن را بپذیرد، آثار بر آن مترتب خواهد شد؛ مثلاً با جریان عقد بیع صحیح، شارع اثر بیع - که نقل و انتقال شرعیست - را بر آن بار می کند. اعتبار ملکیت و نقل و انتقال در دست خود شارع است. پس تفاوت میان معامله صحیح و فاسد در اعتبار ملکیت، عقیب معامله، توسط شارع است. اما او برای معامله فاسد، ملکیت و نقل و انتقالی را اعتبار نمی کند. بنابراین می توان گفت: صاحب کفایه، صحّت معامله را به اعتبار شرع می داند؛ به عبارت دیگر، از آنجا که صحت معامله و ترتب اثر بر آن منوط به امضای شارع مقدس است مجعول شرعی است.

در توضیح بیشتر باید گفت صحت و فساد مجعول شرعی هستند و شارع صحت آن را امضا کرده است. مثلاً قرآن فرموده است: *احل الله البيع و یا اوفوا بالعقود*. ایشان در عبادات قائل به جعل شرعی نشد و فقط در مواقع اضطرار قائل شد که صحت مجعول می باشد یعنی اگر شارع نمی فرمود: *البيع صحيح و القمار فاسد ما صحت و فساد را متوجه نمی شدیم*. در نتیجه طبق نظر ایشان در معاملات صحت یقیناً مجعول شرع است زیرا اصل در معاملات فساد است و مال فرد نباید به دیگری منتقل شود و شرع این اصل را کنار زده است و آن را تجویز کرده است مثلاً گفته است: *احل الله البيع و حرم الربا و یا اوفوا بالعقود و المومنون عند شروطهم و یا الصلح جائز بین المسلمین و با این عبارات جعل صحت کرده است*.

سپس او کلامی را که در عبادات گفت اینجا تکرار می کند و می گوید که صحت و فساد به مفاهیم کلی تعلق می گیرد و بیع کلی و شفعه کلی صحیح است و بیع ربوی کلی فاسد است و فرد خارجی یا با آن منطبق است یا نه.

نظریه‌ی مرحوم محقق نائینی

محقق نائینی می‌فرماید در عبادات و معاملات صحت و فساد یک امر تکوینی است و ید جعل به آن ارتباط ندارد. اگر در عبادتی ماتی به با ماموریه تطبیق بکند، تکویناً یعنی واقعاً صحت به وجود می‌آید و اگر تطبیق نکند تکویناً و واقعاً حکم به فساد صادر می‌شود، نیازی به جعل شرعی ندارد، از قلمرو جعل شرعی بیرون است. فرق نمی‌کند عبادت باشد یا معامله باشد، هر دو به این معناست، منتها با این فرق که صحت معامله ترتیب اثر است، اگر معامله طبق آن وجه شرعی یا ساختار مشروع انجام گیرد، ترتیب اثر قطعی است، منظور از ترتیب اثر همان صحت در معامله است و نیازی به جعل شرعی ندارد.

نظریه‌ی مرحوم محقق اصفهانی

محقق اصفهانی می‌فرماید: عبادت و معامله صحت و فساد دارد ولیکن صحت و فساد معامله امر عقلی انتزاعی است که موافق است با رأی شیخ انصاری. شیخ انصاری می‌فرماید عقلی انتزاعی است و محقق خراسانی تصریح کرد که انتزاعی نیست. امر عقلی انتزاعی است، عقل از تطبیق انتزاع می‌کند، عقل از تطبیق معامله با وجه شرعی آن انتزاع می‌کند و نیاز به جعل شرعی ندارد. اگر جعل شرعی اینجا بیاید، می‌شود ارشاد و اگر ارشاد را قبول نکنیم بگوییم که جعل شرعی اینجا صورت واقعی گرفت باید قائل بشویم که تحصیل حاصل است. پس اگر هم بیاید، یک فائده بیشتر نخواهد داشت که آن این است که مستند به شارع می‌شود و اثر دیگری ندارد.

نظریه‌ی مرحوم امام خمینی

امام خمینی همان رأی محقق اصفهانی و محقق نائینی را مورد عنایت قرار داده و ترکیب بین این دو رأی را در نظر گرفته است. هم رأی و نظر محقق نائینی و هم رأی و نظر محقق اصفهانی، شکل ترکیبی آن این است که می‌فرماید: صحت و فساد قابل جعل نیست اطلاقاً فی العبادات و المعاملات ولیکن این صحت و فساد شکل تکوینی به خودش دارد یعنی واقعی است نه عقلی انتزاعی که محقق اصفهانی و شیخ انصاری فرمودند و نه محض که محقق خراسانی فرمود، بلکه آنچه که میرزا فرمودند صحت و فساد یک امر تکوینی است، در عالم واقع خودش محقق می‌شود. با عملیات تطبیق تحقق آن تکوینی است و نیازی به جعل ندارد.

نظریه‌ی مرحوم خویی

مرحوم خویی بین باب معاملات و عبادات تفصیل داده و فرموده در عبادات صحت و فساد به معنای انطباق و عدم انطباق با مامور به است که مربوط به حکم عقل و مرحله بعد از جعل شارع است که عقل نظری این تطابق را تشخیص می‌دهد و علی فرض التطابق

صحت را انتزاع می کند و علی فرض عدم الانطباق بطلان را، انتزاع می کند ولی در معاملات این گونه نیست چون اگر نهی در معامله موجب فساد باشد معنایش آن است که اثر شرعی ای که شارع قرار داده است در آنجا موجود نیست زیرا که معامله موضوع اثر وضعی و مجعولات شرعی است و موضوعات احکام شرعی هم انحلالی هستند و (احل الله البیع) یعنی هر بیعی حلال است پس شارع برای تك تك بیع هایی که در خارج واقع می شود در ضمن همان قضیه حقیقیه که موضوعش مقدر الوجود است، اثر جعل کرده است و صحت یعنی این اثر در این معامله منهی عنه قرار داده شده است و بطلان یعنی این اثر را در این جا قرار نداده است و شارع در اینجا این اثر را جعل نکرده است پس صحت و بطلان در معاملات مجعول شرعی است و شارع از خلال قضیه کلیه حقیقیه برای تك تك آنها صحت یعنی ترتب اثر وضعی جعل کرده است و لذا ایشان می گوید در باب معاملات صحت و فساد مجعول شرعی است.

صحت و فساد اموری اضافی

پس از که صحت را به معنای تمامیت گرفتیم، صحت و فساد امران اضافیان می شوند؛ و تمام بودن يك امر نسبی می شود. یعنی ممکن است یک عمل به لحاظی صحیح و به لحاظ دیگر غیر صحیح باشد، مثل نماز با تیمم برای «واجد الماء» و «فاقد الماء» که نماز اولی فاسد و نماز دومی صحیح است.

مثلاً در سفر نماز ظهر دو رکعت تمام است و در حضر نماز ظهر چهار رکعت تمام است. این حالات خبر می دهد از اینکه صحت و فساد امران اضافیان هستند. تحقیق این است که امران اضافیان به دو معنا می باشد: ۱. منظور از اضافیان تضایف باشد لذا گفته می شود که صحت و فساد از متضایفان هستند؛ تصور صحت موجب تصور فساد می شود و تصور فساد موجب تصور صحت می شود به این معنا که معنای صحت ارتباط وثیق دارد به فهم معنای فساد یا بالعکس.

۲. تقابل تضاد بر خلاف ظاهر لفظ که اضافیان می گویند ظهور دارد بر تقابل تضایف ؛ چون متضایفین در منطق می توانیم بگوییم اضافیان، تعبیر دیگری از متضایفان اضافیان هست.

مرحوم آخوند خراسانی در کتاب «کفایة الاصول» می فرماید:
«ان الصحة و الفساد أمران اضافیان، فیختلف شیء واحد صحهً و فساداً بحسب الحالات، فیکون تماماً بحسب حالة و فساداً بحسب اخرى»
صحت و فساد دو امر اضافی هستند. امران اضافی دو قسم است:

نوع تقابل بین صحت و فساد

درباره نوع تقابل میان صحت و فساد، بین اصولیون اختلاف است؛ برخی چون «مرحوم آخوند خراسانی» تقابل این دو را تقابل عدم و ملکه دانسته اند ولی برخی دیگر همانند «مرحوم امام خمینی» قائل هستند که تقابل بین آنها تقابل تضاد است:

تقابل بین صحت و فساد تقابل عدم و ملکه نیست بلکه با يك دقت درك می کنیم که تقابل تضاد هست؛ برای اینکه صحت و فساد کیفیت وجود است؛ کیفیتی است که عارض می شود بر ذات خارجا و در عام تحقق. مثال می زنند به خریزه که می گویند خریزه صحیح که يك کیفیت صحیح دارد یا خریزه فاسد که يك کیفیت خارجی فاسدی دارد و مزه اش از بین رفته. این دو کیفیت خارجی است که عارض می شود برای شیء خارجی و تکوینی در عالم خارج.



محمدحسین پیرعباسی

نگاه به مقوله رنگ در قرآن کریم

چکیده

این مقاله در صدد آن است با توجه به گستردگی مبحث رنگ، به صورت کوتاه مفهوم رنگ را مورد بررسی قرار داده، به بررسی اهمیت رنگ در زندگی انسان پرداخته و سپس به ذکر رنگ های ذکر شده در آیات قرآن پردازد و آثار روانی رنگ های ذکر شده در قرآن کریم را بر شمارد.

واژگان کلیدی: قرآن کریم، رنگ، آثار رنگ ها، اهمیت رنگ، آثار روانی رنگ

❖ مقدمه

آیا تا کنون به زندگی بدون رنگ اندیشیده اید؟

چه تصویری از طبیعت بی رنگ دارید؟

رنگ یکی از مخلوقات بسیار زیبا و مهم خداست که بدون وجود آن بسیاری از مخلوقات دیگر معنا پیدا نمی‌کنند.

زندگی و طبیعت به هر صورت زیباست اما رنگ به جز زیبایی و جلای روح بخش، طرب انگیز و جان افزا نیز هست خداوند همه چیز را از خاک آفرید اما هستی را به رنگ های زیبا مزین نمود تا انسان ها شادی و آرامش یابند.

رنگ ها قدرتی ویژه برای شفای روح و جسم ما انسان ها دارند.

امروزه با کمک علم روانشناسی رنگ ها، به بسیاری از خصوصیات فردی و تاثیر هر رنگ در روحيات و شخصیت انسان ها و سایر موجودات زنده پی برده اند و شاخه های مختلفی از علوم مختلف به بحث بررسی رنگ ها و آثار آنها و نحوه استفاده از آنها اختصاص پیدا کرده است.

❖ فصل اول

بررسی مفهوم رنگ

از زمان به وجود آمدن اولین انسان، رنگ وجود داشته است اما اینکه تعریف علمی مفهوم رنگ چیست، در قرون اخیر به آن توجه زیادی شده و همواره بین دانشمندان متخصص در رشته های مختلف علوم تجربی، این بحث وجود داشته و هر دانشمندی متناسب با رشته تخصصی اش، تعریفی متفاوت از دیگر دانشمندان نسبت به مفهوم رنگ ارائه داده است اما جمع بین این تعاریف و در نظر گرفتن نقاط مشترک این تعریف ها و ارائه ی یک تعریف کامل و جامع نسبت به مفهوم رنگ امری دشوار است.

ابتدا نظر علمای علم منطق پیرامون مفهوم رنگ را بیان میکنیم و سپس خلاصه ای از تعریف دانشمندان برجسته‌ی علوم تجربی در این زمینه را بیان کرده و مورد بررسی قرار می‌دهیم.

علمای علم منطق به طور کلی منکر وجود رنگ نیستند اما معتقدند نمیتوان وجود استقلالی برای رنگ در نظر گرفت. آنها قائلند رنگ جزء اعراض است یعنی به خودی خود وجود پیدا نمیکند و برای موجود شدن نیازمند اشیاء است تا بر آنها ظاهر شود. به فرض مثال نمیتوان سفیدی را نشان داد اما میتوان جسمی را نشان داد که رنگ آن سفید است. در نظر داشتن این مقدمه و توجه به آن، باعث درک بهتر و بیشتر نظر علمای علوم تجربی پیرامون مفهوم رنگ میشود.

اگر بخواهیم مفهوم رنگ را ناظر به دید دانشمندان علوم تجربی بررسی کنیم، آنها تشکیل رنگ را چنین بیان کرده اند: اگر نور سفیدی از یک منشور عبور داده شود، رنگ های قابل رویت مختلفی از آن تجزیه میشود یعنی پایه همه رنگ ها، نور خالص سفید است. همچنین میتوان با ترکیب نور های به دست آمده از نور سفید که در منشور تجزیه شده اند، رنگ های جدید دیگری به وجود آورد.

عده ای دیگر رنگ را با محوریت چشم انسان تعریف کرده اند و گفته اند رنگ عبارت است از امواج نور که به کمک حس بینائی تشخیص داده میشود. در این تعریف هم محور آن، نور است. به هرحال فهمیدن ماهیت رنگ، علی رغم وجود زمینه های متعدد، مسئولیتی دشوار است.

❖ فصل دوم

اهمیت رنگ در زندگی انسان

رنگ، جزء جدایی ناپذیر از محیط زندگی انسان است و بدون وجود رنگ، افراد نمیتوانند احساسات خود را نسبت به یکدیگر بیان کنند و حالاتی را در یکدیگر به وجود آورند تا به اغراض مدنظرشان برسند.

رنگ ها توانایی های مختلفی دارند و بسته به توانایی آنها، اهمیت کم یا زیاد آنها در زندگی انسان مشخص میشود.

رنگ ها می توانند موثر در ایجاد انگیزه و برانگیختن علاقه های انسان جهت انجام امور مد نظر باشند.

بسیاری از رنگ ها خاصیت درمانی دارند. رنگ ها میتوانند روح و روان انسان هارا بهبود ببخشند. در واقع رنگ ها، نیروها و انرژی هایی هستند که چه بخواهیم و چه نخواهیم به صورت مثبت یا منفی بر ما اثر می گذارند.

❖ فصل سوم

رنگ های ذکر شده در قرآن کریم و آثار روانی آنها

موضوع رنگ که توسط خداوند متعال در قرآن مطرح شده، یکی از شگفتی های قرآن میباشد.

واژه های کلی مربوط به رنگ که در قرآن ذکر شده اند، واژه هایی از قبیل **لون، الوان، صبیغه** هستند.

لازم به ذکر است که از بعضی از رنگ ها، در قرآن کریم به طور ویژه نام برده شده که در ادامه به تفصیل بررسی خواهد شد.

واژه **صبیغه** دوبار در یک آیه به کار رفته است.

(صَبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صَبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ)

[سورة البقرة ۱۳۸] رنگ خدایی (را بپذیرید) و چه کس در رنگ کردن از خداوند نیکوتر است؟! و ما تنها او را می پرستیم.

منظور از رنگ خداوند در این آیه، بی رنگی است که رنگ توحید و اخلاص می‌باشد که همه رنگ های نژادی، خرافات، نفاق و شرک در پرتو آن، حذف میشوند.

این آیه ناظر به رنگ های غیر محسوس و غیر مادی است یعنی رنگ معنوی که فراتر از همه رنگ های مادی است.

در قرآن کریم، آیاتی وجود دارد که در آن ها رنگ های مختلف مادی با توجه به اغراض آیه مطرح شده است

✦ رنگ زرد

رنگ زرد اولین رنگ مطرح شده در قرآن کریم است.

این رنگ با واژه های **صفر** **صفراء** **مصفرا** ۵ بار در قرآن کریم در سوره های بقره آیه ۶۹ و روم آیه ۵۱ و زمر آیه ۲۱ و حدید آیه ۲۰ و مرسالات آیه ۳۲ ذکر شده است.

آثار روانی و خواص رنگ زرد:

رنگ زرد میتواند بازگو کننده حالت شعف و سرور باشد همچنین رنگ زرد محرک فکر و اعصاب است و میتواند باعث آرام شدن برخی حالات عصبی باشد و شاید به همین دلیل است که این رنگ برای اتاق مطالعه پیشنهاد شده است.

طبیعت رنگ زرد، گرم است و آزمایش های روانشناسی اثبات کرده که این رنگ، موجب مسرت و خوشحالی میشود.

این رنگ با توجه به اینکه زودتر دیده میشود چون نور زیادی را منعکس میکند، بیشتر از بقیه رنگ ها برای جلب توجه به کار میرود.

اگر رنگ زرد یک دست باشد می‌تواند آزاردهنده باشد و اگر متغیر باشد شادی آفرین است.

به طور کلی، رنگ زرد در قرآن کریم گاهی شادی آفرین و مایه سرور و حیات بخش و گاهی غم انگیز و گویای مرگ و نابودی است.

همچنین روایات متعددی از معصومین علیهم السلام موجود است که به آثار روانی رنگ زرد اشاره میکنند.

❖ ۲- رنگ سبز

این رنگ ۱۰ بار در قرآن کریم ذکر شده و در آیه ۶۳ سوره حج، ۶۰ سوره نمل، ۳۱ سوره کهف، ۷۶ سوره رحمان، ۲۱ سوره انسان، ۸۰ سوره یس به این رنگ اشاره شده است.

آثار روانی و خواص رنگ سبز:

در آیات قرآن، بساط بهشتیان و لباس های ابریشمی و حریری آنها توسط رنگ سبز توصیف شده است. رنگ سبز انتقال دهنده شادی و نماد رویش و حیات و زندگی است. روانشناسان رنگ سبز را آرامش بخش ترین رنگ ها میدانند.

رنگ سبز از آمیختن دورنگ آبی و زرد به وجود می آید. رنگ سبز نماد ایمان و کمال و رنگی بهشتی است.

این رنگ در نزد مسلمانان از رنگ های شادی آور و از نشانه های پروردگار است و به توحید ربوبی اشاره دارد چون همان کسی که انسان را خلق کرد، این طبیعت سرسبز و مسرت بخش را برای او آفرید.

❖ ۳- رنگ قرمز

رنگ قرمز در قرآن کریم با واژه «حمر» در آیه ۲۷ سوره فاطر و با واژه «ورده» نیز یک بار در آیه ۲۷ سوره رحمن یاد شده است.

آثار روانی رنگ قرمز:

این رنگ انرژی دهنده و محرک بسیار قوی میباشد و جز رنگ های گرم است. این رنگ، تسکین دهنده است و فشار خون را بالا میبرد.

این رنگ به حدی تحریک کننده است که نگاه به آن، سردرد می آورد و رشد گیاه در نور قرمز به حداکثر میرسد. این رنگ به دلیل خاصیت گرما زا بودن و محرک بودن، شهوت جنسی را برمی انگیزد. در روایتی از امان باقر علیه السلام نقل شده است: پوشیدن لباس قرمز مکروه است مگر برای کسی که تازه ازدواج کرده است که این روایت کاشف از محرک جنسی بودن این رنگ دارد.

از اینکه قرآن کریم روز قیامت را به رنگ قرمز تشبیه کرده میتوان برداشت کرد که این رنگ، محرک و غم انگیز است و حالت هیجان انگیزی دارد.

❖ ۴- رنگ آبی

چهارمین رنگی که قرآن به آن پرداخته است رنگ آبی می باشد این رنگ در قرآن سوره طه آیه ۱۰۲ ذکر شده است.

آثار روانی رنگ آبی:

این رنگ ور قرآن کریم به معنای حزن و اندوه به کار رفته است.

آبی کم رنگ، رنگ آسمان ها و دریا هاست و بسیار آرامش بخش است و اثر تسکینی شگرفی بر انسان میگذارد.

رنگ آبی به دلیل همین خواص، بهترین رنگ برای کاشی کاری مساجد و زیارت گاه ها میباشد.

آسمان در شب، به رنگ آبی تیره و کبود در می آید و شاید به همین دلیل است که انسان در شب آرامش دارد و خداوند در قرآن شب را مایه استراحت و آرامش معرفی کرده است. از بوعلی نقل شده است که رنگ آبی فشار خون را پایین می آورد و مناسب برای درمان بی خوابی است چون خاصیت تسکینی دارد.

❖ ۵- رنگ سفید

در قرآن، رنگ سفید به صورت صریح در یازده مورد استفاده شده است. قرآن کریم برای بیان رنگ سفید از ماده بیض و مشتقات آن استفاده کرده است.

آثار روانی رنگ سفید:

عده ای از علما، رنگ سفید و سیاه را جز رنگ ها نمیدانند. رنگ سفید رنگ طهارت، پاکی و خلوص، عدالت و حقیقت است و با رنگ سیاه در تعارض است. رنگ سفید، ویژگی ها و صفات مثبت و پسندیده و حالات مطلوب را تصویر میکند. لباس عروس، لباس آخرت و لباس احرام همگی سفید هستند تا خوشبختی و پاکی و صفا را برسانند.

سفید نماد نظافت و پاکی است و زنان بهشت را هم از این جهت حور میگویند که پاک و دست نخورده هستند اصل واژه حور به معنای سفیدی است.

اسلام نیز که دینی منطبق بر فطرت و نظافت و پاکی است، بر پوشیدن لباس سفید تاکید زیادی داشته و بهترین رنگ در لباس را رنگ سفید معرفی کرده است.

❖ ۶- رنگ سیاه

این رنگ ۷ بار در قرآن کریم ذکر شده است. واژه سیاه را می توان در قرآن با کلمات *اسود*، *سودت*، *مسوداء*، *مسوده*، *سود* پیدا کرد.

در آیات ۱۸۷ سوره بقره، ۱۰۶ و ۱۰۷ سوره آل عمران، ۵۸ سوره نحل، ۶۰ سوره زمر، ۲۷ سوره ملک و فاطر و آیه ۱۷ سوره زخرف رنگ سیاه ذکر شده است.

آثار روانی رنگ سیاه:

این رنگ نماد بدبینی، خشونت لجاجت، ظلم، گناه، مرگ، عزا، نادانی و بدختی است. از ویژگی های رنگ سیاه میتوان به وقار و هیبت و عظمت آن اشاره کرد. این وقار در خانه کعبه، چادر خانم ها و عبا ی بزرگان و علما مشهود میباشد. یکی از کاربرد های رنگ های سیاه و سفید در قرآن مربوط به سیاهی و سفیدی چهره انسان ها در قیامت است به این صورت که سفیدی کنایه از خشنودی اهل ایمان و سیاهی کنایه از خجالت و سرافکنندگی کافران است.



فهرست منابع و مآخذ ❁

- ۱- قرآن کریم
- ۲- تفسیر المیزان
- ۳- لسان العرب
- ۴- الوان فی القرآن
- ۵- روانشناسی رنگ ها (لوثر)
- ۶- مجمع البیان
- ۷- حلیة المتقین
- ۸- سنن النبی
- ۹- بحار الانوار
- ۱۰- تفسیر نور الثقلین
- ۱۱- مفاهیم نمادین رنگ ها (ابوطالبی)



محمد مهدی
کشت کاران

نگاه به وبژگه‌هاے مترفین در قرآن کریم

چکیده ❖

در این مقاله نگاهی به وبژگی‌های مترفین در قرآن کریم انداخته شده است. شناخت خصوصیات این جریان ملاک‌هایی را در پیش روی مخاطب قرار می‌دهد که با آنها می‌تواند افراد معاند و معارض با پیامبران الهی را به درستی تحلیل کرده و موضع‌گیری صحیحی داشته باشد. مقالاتی به بحث پیرامون مترفین پرداخته‌اند، که لازم بود مباحث آنها تکمیل شود. برای پاسخ به چستی اوصاف مترفین از آیات قرآن کریم بسیار زیاد بهره گرفته شد، و با چینی منظم، آیات و مطالب دسته بندی گشت. از تفاسیر و کتب تدبری مربوط به قرآن به خوبی استفاده گردید. ۴ دسته خصوصیت در رابطه با مترفین عبارتند از: فرو رفتن در نعمات دنیایی و فریفتگی به آنها، تنگ نگرگی مادی، کفر و استکبار نسبت به آیات الهی و فسق و فساد و جرم بر روی زمین. قارون هم به عنوان سمبل این گروه مورد توجه قرار گرفت.

کلمات کلیدی: مترفین، وبژگی‌ها، پیامبران الهی، قارون، قرآن کریم

خداوند متعال برای هدایت مردم افرادی را از خود آنها را برگزید تا بار سنگین این مسؤولیت را به دوش گیرند؛ این برگزیدگان همان انبیاء الهی هستند. آغاز زندگی بشر همزمان است با شروع فرستادن این افراد برای هدایت و سعادت مردم. خداوند حکیم ۱۲۴ هزار پیامبر برای دعوت به خدا پرستی و دوری از شرک و بت پرستی فرستاد. در این میان افرادی پیدا شدند که سر به طغیان و عصیان گزارده و آهنگ مخالفت با برگزیدگان الهی نواختند، تا آنجا که هیچ پیامبری نیامد مگر آنکه عده ای در برابر او صف آرایی کرده و تلاش می کردند دیگر افراد جامعه را، از توجه به سخنان فطرت پذیر انبیاء باز داشته و منحرف کنند. درست از همین جا بود که دو جبهه تاریخی حق و باطل شکل گرفت.

جبهه مقابل انبیاء داری صفوف و صنوف مختلفی بوده و هستند. که عمده آن، ملأ، احبار و رهبان، مترفین و در راس همه آنها طاغوت می باشد. در قرآن علاوه بر عناوین این ۴ دسته، مصادیق این چهار گروه هم عنوان شده است. یکی از این چهار گروه، طبقه مترفین و سرمایه داران هستند. قارون نیز به عنوان سمبل این طبقه معرفی شده است.

در اینجا می خواهیم به شناخت مترفین و ویژگی هایشان پردازیم. هر طبقه و گروه اجتماعی با یک سری اوصاف و ویژگی ها، از طبقه و گروه دیگر متمایز می شود. اهمیت این مطلب در اینست که با در دست داشتن این معیارها و ملاک ها می توانیم، مصادیق جریان فساد انگیز اتراف را شناسایی کرده و به مقابله درست با آن پردازیم. قرآن کریم به زیبایی این بحث را در آیات بسیاری، جای داده است؛ البته لازم است با چینی منظم این مطالب ارائه شود. عمدتاً ۴ دسته از ویژگی ها برای مترفین ذکر شده است که ما در هر فصلی به یکی از این ویژگی ها می پردازیم. خصوصیت اول در رابطه با نگرش ارزش شناسانه مترفین است. ویژگی بعدی در مورد بینش و تفکر برآمده از خصوصیت نخست مترفین می باشد. وصف سوم در خصوص باور و عقیده جریان اتراف، و آخرین فصل هم در مورد تاثیرات رفتار اجتماعی مترفین بر جامعه است.

۱- مترفین، سوداگران ضد توحید؛ نوشته جمعی از نویسندگان در مجله ادبیات پارسی شماره ۱۲

این مقاله در سلسله نوشته های خود، از جنبه تاریخی - اجتماعی به طبقات و گروه های مختلف اجتماعی که در قرآن مطرح شده اند، نظر می اندازد. و به بحث پیرامون طبقه مترفین هم پرداخته است، گرچه بحث این مقاله به معارضه این طبقه با انبیای الهی هم منتهی می شود، ولی زاویه بحث را، تحلیل طبقات اجتماعی انتخاب کرده است.

۲- مترفان از نگاه قرآن؛ نوشته رضا حق پناه، شماره ۱۲ مجله پژوهش های اجتماعی اسلامی

این مقاله از زاویه اینکه اتراف یک خصلت ناپسند، به نام دنیا پرستی و دنیا زدگی می باشد، به توضیح این جریان پرداخته است. در ادامه بحث خود، ۴ عامل مهم برای پیدایش اتراف را بیان کرده و راه خلاصی از این ویژگی ناپسند را، درمان این عوامل می داند. مولف در خلال بحث های خود به نکات خوبی در خصوص اقتصاد و وظایف سازمان های اقتصادی اشاره کرده و از آیات نواری قرآن هم به فراوانی بهره جسته است.

۳- مترفین؛ نوشته داوود الهامی، مجله درسهایی از مکتب اسلام شماره ۵ از زاویه ای درون شناختی به این گروه نگاه کرده و حقیقت آن را تشریح کرده است. نویسنده در مقابل اتراف، مساله زهد را طرح کرده و فرق آن با رهبانیت مسیح را نیز بیان کرده است.

۴- موقف المترفین من دعوة الرسل؛ نوشته حسین جابر بنی خالد، شماره ۱۵ مجله دراسات الاسلامیة

این مقاله به نوعی مرتبط ترین مقاله به نوشته حاضر است. ۵ مطلب در این مقاله عنوان شده است که عبارتند از: تاثیرات مترفین در جامعه، مقابله مترفین با تمام آنچه که انبیاء

آورده اند ، انگیزه های مترفین در درگیری با رسولان، طرفند های مترفین برای مقابله با فرستادگان الهی، سرانجام مترفین

❖ فصل اول: نگرش ارزش شناسانه مترفین

فرو رفتن در نعمات دنیا و فریفتگی به آنها

اصلی ترین و محوری ترین ویژگی مترفین، برخورداری گسترده از مواهب و نعمات دنیایی و فریفتگی از مظاهر آن است. این خصوصیت است که مترفین را، مترفین کرده و موجب گردیده است که قرآن کریم ایشان را به عنوان یک طبقه متمایز اجتماعی بیان نماید. خود این ویژگی، آثار و پیامد های دیگری را هم در وجود مترفین ایجاد می کند؛ بیهودگی در رفتار، غفلت از امور فرا زمینی، فراموش کردن امور ما وراء این دنیا، غرور و سرمستی و دیگر خصوصیات فکری یا رفتاری. برخی از افراد این طبقه هم، این برخورداری های مادی را، از علم و دانش و مهارت خود می پندارند و دست تدبیر الهی را انکار می کنند. برخی دیگر نیز متنعم شدنشان را لطف و رحمتی خاص از سوی خالق نسبت به خود گمان دارند. غرق شدن در تنعم دنیایی از ویژگی هایی است که منجر به بسیاری دیگر از خصوصیات در مترفین است.

در این باره دامنه سخن بسیار گسترده و ژرف است لکن به صورت دسته بندی شده آیات مربوطه ارایه می شود.

در آیه ۳۴ و ۳۵ سوره مبارکه سبا سخن از فراوانی اموال و اولاد مترفین به میان آمده است. مرحوم علامه طباطبائی می فرمایند: اتراف به معنای فزونی در برخوردار است، اتراف منجر به استکبار بر ضد حق می شود.^۱ تفسیر نمونه هم می گوید: مترف از ریشه ترف (بر وزن طرف) به معنی تنعم است، و مترف به کسی گفته می شود که فزونی نعمت و زندگی مرفه او را مست و مغرور و غافل کرده و به طغیان گری واداشته است. در ادامه تفسیر

^۱ المیزان، ج ۱۶، ص ۳۸۳

نمونه می افزاید: علت مخالفت و جبهه گیری مترفین در برابر انبیاء الهی این بوده و هست که تعلیمات انبیاء را؛ مزاحم کامجویی و هوسرانی خود می دیدند، از سوی دیگر خود را مدافع حقوق محرومانی می دانستند که با غصب حقوق آنها به این زندگی پر زرق و برق رسیده بودند، و از دیگر سوی آنها همیشه برای پاسداری مال و ثروتشان قدرت حکومت را یدک می کشیدند، و پیامبران را در تمام این جهات در نقطه مقابل خود می دیدند، به همین جهات فورا به مبارزه با انبیاء بر می خواستند.^۱

در آیاتی از قرآن کریم ریشه این سرمستی و غوطه ور شدن در دنیا بیان شده است. یکی از این ریشه ها جلوه گری و رخ نمایی دنیا است. از جمله در آیه ۱۴ سوره آل عمران از دوست داشتن و حب شهوات و لذت های دنیایی سخن به میان آمده است. (زین للناس حب الشهوات من النساء و البنین و القناطیر المقنطرة من الذهب و الفضة و الخیل المسومة و الانعام و الحرث ذلک متاع الحیاة الدنیا و اللہ عنده حسن المثاب) در این آیه بیان شده است که، دوست داشتن شهوت ها و لذت ها برای آدمیان زینت شده است. یا در جای دیگر آمده است: (ولا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجنا منهم زهرة الحیاة الدنیا لنفتنهم فیه و رزق ربک خیر و ابقی) سوره مبارکه طه آیه ۱۳۱. این آیه شریفه نعمت های مادی را موقتی شمرده و آنها را شکوفه زندگی دنیا معرفی می کند، شکوفه هایی که زود می شکفد و پژمرده می شود و پری می گردد و بر روی زمین می ریزد، و چند صباحی بیشتر پایدار نمی ماند.^۲ و آیه هدف از این نعمت ها را هم آزمایش و امتحان افراد بر خوردار می داند و به پیامبر اکرم ﷺ دستور می دهد که به این نعمت ها چشم ندوزد و رزق پروردگار را که پایدار است جستجو کند. در آیه ۴۶ سوره مبارکه کهف و دیگر آیات هم همین معنا مورد تاکید قرار داده شده است.

^۱ نمونه ج ۱۸ ص ۱۰۵ و ۱۰۶

^۲ نمونه ج ۱۳ ص ۳۴۱

آیه ۷۶ سوره قصص (اذ قال له قومه لا تفرح ان الله لا يحب الفرحین) که به صفت سرمستی و سرخوشی قارون - که از مترفین است - اشاره می کند، شادمانی همراه با غرور و تکبر. سرمستی مترفین به خاطر همان فرورفتن در دنیا و مواهب دنیا است.

در همین رابطه، قرآن کریم یک مطلب دیگر هم بیان می کند و آن اینکه در مورد بهره مندی از نعمات دنیایی، برخی از مترفین علم و دانش خود موجب این بهره مندی می دانند، و برخی دیگر هم این مواهب را مایه لطف خالق دانسته و عذاب شدن خود را انکار می کنند. به مورد دوم در آینده اشاره می کنیم. اما در مورد دسته اول، در سوره مبارکه قصص آیه ۷۸ از قول فرعون اینگونه بیان می شود (قال انما اوتيته علی علم عندی) که فرعون بر خورداری های مادی خودش را به خودش نسبت می دهد و دست تقدیر و ربوبیت الهی را انکار می کند.

المیزان ذیل همین آیه بیان می کند این جمله قارون پاسخی بود به گفتار مومنین قریش در آیه قبل. اساس گفتار آنان بر این معنا بود که آنچه وی از مال و ثروت داشته خداوند به او داده، قارون هم این معنا را تخطئه کرده و استحقاق مال و ثروتش را از علم و کرداری و مهارت خود دانسته است. به همین سبب سزاوار نمی داند که کسی در کارش دخالت کند. علامه ادامه می دهند: و این پندار غلطی که در مغز قارون جای گرفته بود و کار او را به هلاکت کشانید، کار تنها او نبوده و نیست، بلکه همه فرزندان دنیا که مادیات در مغزشان رسوخ کرده، به این پندار غلط مبتلا هستند. و در همین رابطه آیاتی از سوره زمر و غافر را هم مطرح می کنند.

✦ فصل دوم: بینش و تفکر جریان اتراف

تنگ نگری مادی

یکی دیگر از خصلت های مهم مترفین که در قرآن کریم، چندین مورد به آن پرداخته شده است، تنگ نظری این دنیایی مترفین و انحصار نگاه به این دنیا است. این ویژگی اعتقادی، خود موجب پدید آمدن اوصافی دیگر در مترفین است که از جمله آنها می توان به منکر

برانگیخته شدن پس از مرگ و جهانی دیگر و نیز محدود کردن نگاه به جنبه بشری رسولان اشاره کرد. شاید بتوان وصف مکذب که برای این افراد در قرآن مطرح شده است را به همین مطلب بازگرداند که، اینان از تکذیب کنندگان جهان آخرت اند. تکیه و توجه این جریان به جهان جلوی پایشان و امکانات فراوانی که به آنها داده شده است می باشد. از همین روی می پندارند که مورد لطف و تفضل هستند و عذابی بدان ها نخواهد رسید. در هر صورت این خصلت ناپسند را قرآن برای مترفین مطرح کرده و پیرامون آن نکاتی را متذکر شده است.

در خصوص این مطلب دو دسته آیات مطرح است.

الف) سوره مبارکه مومنون از آیه ۳۱ تا ۴۱

در این آیات شریفه به سرگذشت قومی اشاره شده و به بحث از مترفین هم پرداخته شده است. آیه کلیدی این آیات، آیه ۳۷ است. (ان هی الا حیاتنا الدنیا نموت و نحیی و ما نحن بمعوثین) مترفین در مقابل دعوت رسولان به قومشان می گفتند: کل زندگی، فقط همین زندگی دنیا است و پیوسته گروهی از ما می میرند و گروهی دیگر حیات دنیایی پیدا می کنند و ما هیچگاه برانگیخته شدنی برای حیات دیگری نداریم.

در این آیه چند نکته وجود دارد. ضمیر هی به کلمه الحیاة بر می گردد و معنا می شود به کل زندگی ما. و همراه بودن ادات نفی و استثناء با جمله (ان هی الا حیاتنا الدنیا) افاده حصر می کند، با این نکته عقیده مترفین کاملاً واضح می گردد. مترفین می گویند که ما فقط حیات و مرگ داریم و مرحله سومی به نام بعث وجود دارد. جمله اسمیه (و ما نحن بمعوثین) و دارای باء تاکید، پافشاری مترفین بر این عقیده نادرستشان را می فهماند.



آیه ۳۳ همین خصلت را با بیان وصفی از اوصاف مترفین بیان می کند (و کذبوا بلقاء الاخرة) این افراد دروغ پرداز، ملاقات زندگی آخرت را تکذیب می کردند.^۱

در این آیات به یک مطلب اعتقادی دیگر این گروه تصریح شده است که زائیده همین دید تنگ مترفین به عالم هستی است. همین آیه ۳۳ می فرماید: (و قال الملائمة من قومه.... ما هذا الا بشر مثلكم یا كل مما تأكلون و یشرّب مما تشرّبون) و در آیه بعد هم دارد که (بشر مثلكم) در واقع وقتی مترفین دچار تنگ نگرایی دنیایی شدن و آخرت و عالم غیب را تکذیب کردند، خود به خود در مواجهه با رسولان الهی تنها به ظاهرشان می نگرند و به باطن امر توجهی ندارند. آیه ۳۳ می فرماید: مترفین به قومشان می گفتند که این شخص دعوت کننده به عبادت خداوند را بنگرید که بشری چونان شما است و از همان چیزی که شما می خورید و میاشامید، می خورد و میاشامد.^۲

حصر در جمله (ما هذا الا بشر) برای نفی جنبه الهی و غیبی رسول است. و استفاده از تعبیر هذا - اسم اشاره به نزدیک - به جای دیگر تعبیرات چون هو، برای کوچک و بی ارزش جلوه دادن رسول و سخنانش می باشد، همان طور که المیزان بیان داشته است. کلمه مثلكم - نعت بشر - برای پایین آوردن رسول از شان قدسی اش در مرتبه دوم است. آنها می خواهند به قوم خود بفهمانند که این رسول انسان قدرتمند و ثروتمند این دنیا هم نیست بلکه در این امور چونان خود شماست و در تکمیل همین مطلب به دو فعل اكل و شرب که از افعال عادی انسان و مشترک بین حیوان و انسان است اشاره می کنند. مترفین می گویند خوردن این رسول به علت عدم بهره مندی از امکانات دنیایی از همان چیزی است که شما از آن می خورید نه از خوردنی های گران قیمت.

^۱ شاید وصف مکذب در آیه ۲۵ سوره مبارکه زخرف همین معنی را برساند. (فانظر کیف كان عاقبة المكذبین)
^۲ در خصوص این باور به چند آیه رجوع شود: فرقان آیه ۳۷ و اسراء آیه ۹۴ و نیز پاسخ رسل به گفتار این افراد هم در آیاتی چون ۱۱۰ کهف و ۱۱ ابراهیم و ۶ فصلت مطرح شده است.

ب) آیات ۳۴ تا ۴۹ سوره مبارکه سبا

این آیات به صورت اختصاصی به بحث اطراف مترفین می پردازد و خصلت تنگ نگری دنیایشان را در قالبی دیگر به تصویر می کشد. آیه ۳۴ و ۳۵ (قال مترفوها انا بما ارسلتم به کافرون و قالوا نحن اکثر اموالا و اولادا و ما نحن بمعذبین) مترفین قریه می گویند: ما به تمام محتوای رسالت شما کافریم و ما داری اموال و اولاد بسیاری هستیم و هرگز دچار عذاب نخواهیم شد. در مطالب گذشته به برخورداری فراوان مترفین اشاره شد. مترفین بر همین نعمات دنیایی تکیه کرده و به امور دیگر توجه نمی کنند و از همین روی است که به وادی کفر کشیده می شوند. و منکر عذاب شدنشان می شوند.

علامه در میزان می فرمایند اتراف و فرورفتن در نعمت های دنیا موجب می شود که قلب انسان به دنیا تعلق بگیرد و دنیا را بزرگ بشمارد و سعادت را منحصر در دنیا ببیند خواه موافق حق باشد یا مخالف آن. که در این صورت تمام فکر و ذکر شخص دنیا شده و غیر دنیا را از یاد می برد. در واقع علامه می فرمایند که مترفین در برابر دعوت و انذار انبیاء که می خواستند راه سعادت و شقاوت حقیقی را نشان بدهند؛ می گویند (نحن اکثر اموالا و اولادا) یعنی به باور ایشان سعادت و شقاوت را در همین جهان زیر پاهایمان باید جستجو کنیم.

در ادامه صاحب میزان دو وجه برای عبارت (و ما نحن بمعذبین) مورد اشاره قرار می دهند^۱: وجه اول نفی عذاب شدن مترفین - به زعم ایشان - غفلت و عدم توجه به امور دیگر غیر از اموال و اولاد است چرا که وقتی به عقیده آنها تنها راه سعادت و رستگاری کثرت اموال و اولاد باشد بنابر این عذاب در جایی است که اینها نباشد نه جایی که اینها وجود دارند. وجه دوم هم اینکه مترفین به علت غرورشان به سبب رزق و روزی مادیشان

^۱ البته وجه نخست به مقصود مقاله نزدیک تر است.

گمان می کنند که کرامتی برایشان بر خالق وجود دارد و اینان بر کرامتشان باقی خواهند ماند پس چه جای برای عذاب؟! آیه ۵۰ سوره مبارکه فصلت هم این مضمون را در خود دارد.^۱ بنابر این از ویژگی های مهم موثر در رفتار مترفین تنگ بینی مادی است که آثار زیان باری بر وجود مترفین و جامعه شان دارد.

✦ فصل سوم: باور و عقیده مترفین

کفر و استکبار نسبت به آیات الهی

یکی دیگر از اوصاف محوری در وجود مترفین کفر ورزیدن و ابراز استکبار به آیات مبین پروردگار است که قرآن مجید در بسیاری از آیات مربوط به این گروه این صفت را فرموده است.

یکی از آیات مهم در این زمینه در سوره مبارکه قصص است که حکم قاعده را دارد (تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علوا في الأرض ولا فسادا والعاقبة للمتقين) این آیه دقیقا بعد از داستان قارون قرار گرفته و به عنوان جمع بندی و نتیجه گیری است. قارون می خواست با قدرت و هیبت ظاهری خود را در این دنیای ادنی به رخ مردم بکشد، خداوند در مقابل مطرح می کند که این دنیا که اهمیتی ندارد (تلك الدار) آن سرا. و آخرت را هم به افرادی می دهد که اراده علو و فساد در زمین ندارند؛ در حالی قارون با مانور تجمل خود، اراده علو خود را نشان داد و از سفارش قومش که به او گفتند (ولا تبغ الفساد في الأرض) سوره مبارکه قصص آیه ۷۷ برداشت می کنیم که قارون به دنبال افساد در زمین بود. به هر حال از آیت اصلی معرفی مترفین همین آیه است.

آیه ۲۴ سوره مبارکه زخرف (قال ا و لو جئتمكم باهدى مما وجدتم عليه آباكم قالوا انا بما ارسلتم به كافرين)

^۱ المیزان ج ۱۶ ص ۳۸۳

بیم دهنده پروردگار به مترفین می گوید آیا اگر چیزی بهتر برای هدایت شما بیاورم، بازهم از گذشتگان خود پیروی می کنید؟ که در پاسخ می گویند: هر آینه ما به تمام آنچه که فرستاده شدید کافر هستیم.

فرستادگان الهی راه منطق و عقلانیت را در پیش می گیرند، به مترفین می گویند: اگر همانگونه که ادعا می کنید که به دنبال هدایت هستید، ما آیین و طریقی را آورده ایم که شما را بهتر هدایت می کنید. ولی مترفین پاسخی غیر منطقی گفته و به پرسش پاسخ نمی گویند.

علامه عبارت اهدی را از باب مدارا با خصم دانسته چونکه آیین مترفین هدایتی ندارد.^۱ ان، استفاده از جمله اسمیه و ما موصوله همه دال بر نهایت کفر است. بعید نیست از آنجا که بیم دهنده مفرد است خطاب جمع ارسلتم دال بر این باشد که ما به قبلی ها و بعدی های شما هم کافریم.

در سوره سبا هم تعبیری نزدیک به این آیه وجود دارد که مفصلاً بحث شد.

آیه ۳۹ مبارکه عنکبوت که از قارون نمونه این طبقه اجتاعی در قرآن اسم می برد (فاستکبروا فی الارض) و از استکبارشان هم یاد می کند.

در مبارکه مومنون آیه ۳۳ اشاره به کفر (وَ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَ اتَّوَفَّنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) و در آیه ۶۷ اشاره به استکبار ایشان می کند. (مُسْتَكْبِرِينَ بِهٖ سَامِرًا تَهْجُرُونَ) در مرجع ضمیر چند احتمال مطرح است، قرآن مجید، پیامبر اکرم ﷺ و یا بیت الله الحرام. علامه بزرگوار مرجع را نکوص گرفته اند که در این صورت حرف جر باء در معنای سببیت می شود، و معنی چنین می گردد: به سبب اعراض و روی گردانیتان از آیات خداوند متعال استکبار می ورزیدید.

^۱ همان ج ۱۸ ص ۹۳

❖ فصل چهارم: تاثیرات رفتار اجتماعی مترفین بر جامعه

فسق و فساد و جرم بر روی زمین

در آیه ۱۶ سوره مبارکه اسراء علامه بحث مفصلی را در مورد امر الهی باز می کنند و وجوهی برای کلام الهی (امرنا مترفیها) ذکر می کنند. در هر صورت آنگاه که جامعه به خاطر اعمال و رفتار خود مستحق عذاب شود، مترفین زیاد شده و به فسق و فجور در آن جامعه می پردازند و جامعه به نابودی کشیده می شود پس فسق هم از امور مربوط به مترفین است. (ولاتیغ الفساد فی الارض) در سوره مبارکه قصص آیه ۷۷ در داستان قارون قرار دارد که نهی قوم قارون از فساد به دلالت اقتضاء وجود اعمال مفسدانه یا لاقول حالت فساد انگیز در قارون - که نماینده این گروه است- دارد. در سوره مبارکه قصص آیه ۷۸ قارون را در زمره مجرمان و خطا کاران شمرده است. (و لا یسئل عن ذنوبهم المجرمون) گفته اند: مراد از سوال نشدن مترفین از گناهانشان چیست؟ بله خداوند متعال نیازی به پرسش ندارد و به همه چیز داناست. اما این تعبیر ناگانی بودن عذاب و مهلت ندادن به مجرمان را می رساند یعنی دیگر مجالی برای بهانه تراشی وجود ندارد.

❖ نتیجه

مترفین یک طبقه و گروه اجتماعی هستند که در برابر انبیاء الهی قرار گرفته و به انکار محتوای رسالت آنها می پردازند. دغدغه آنها دنیاست و ارزش و ضد ارزش را بر محور همین زندگی دنیایی محدود، تفسیر می کنند. مترفین انسان هایی هستند که از امکانات دنیایی بسیار متنعم و بهره مند بوده، ولی به جای اینکه از این نعمات خداوندی در جهت اصلاح امور استفاده کنند، به دنبال افساد، استکبار و برتری طلبی بر روی زمین می افتند. این جریان به خاطر همین واژگونی ارزشی نسبت به امور ما وراء این دنیا هم دچار تنگ نگرایی مادی شده و همه چیز را با عینک مادی تحلیل می کنند و در نتیجه به وادی کفرو استکبار و انکار حق کشیده می شوند و این لازمه طرز نگرش جریان اتراف است. و در نهایت هم این دسته به فسق و فجور و افساد پرداخته و آنگاه حاکم بر امورات مردم گردند، عذاب نابودی آن جامعه را فرا خواهد گرفت.

منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان، نشر جامعه مدرسین، چاپ پنجم، قم، ۱۴۱۷ ه.ق
- ۳- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، دار الکتب الاسلامیه، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۴
- ۴- خامنه ای، سید علی، طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، انتشارات موسسه ایمان جهادی، چاپ نهم، قم، ۱۳۹۶







مصاحبه با مدیر محترم مدرسه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

السلام على المهدي الذي وعد الله به الامم

قبل از هر چیز خدا را شاکر هستیم که به عنایت حضرت امام رضا علیه السلام و در پرتو نام و برکت قرآن در این مقطع هم زحمات عزیزان در پژوهش و اساتید و طلاب به ثمر رسیده و موضوعات شیرینی را به تحقیق و تحریر گذاشته است.

سؤال: در مسیر رسیدن به معارف والای قرآن کریم چه مولفه‌هایی را لازم و ضروری می‌دانید؟



پاسخ: برای رسیدن به معارف اسلامی به‌ویژه معارف والای قرآن دو مولفه را باید از ضروریات کار خود بدانیم اول انس با قرآن که حفظ مرور و تثبیت از مقدمات آن است «فَأَقْرَأُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ» دوم خوب درس خواندن بویژه ادبیات عرب (صرف، نحو، لغت، معانی و بیان و بدیع) که مجموعاً کلید و ابزار فهم آیات نورانی قرآن می‌باشد.

سؤال: تحقیق و پژوهش های قرآنی تاجه اندازه می‌توانند نیازهای محتوایی جامعه اسلامی را تامین کنند؟

پاسخ: از آنجاییکه خداوند عزوجل فرموده «وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ» به نظر می‌رسد که اهل قرآن باید همه رطب و یابس نیازهای جامعه را شناسایی کنند و با احاطه ای که بر آیات دارند و باتسلطی که بر مفاهیم قرآنی پیدا میکنند موضوعات مورد نیاز جامعه استخراج کنند و آنها را به سبکی عملیاتی و کاربردی در اختیار جامعه هدف قرار دهند.

سؤال: جهت پژوهش در موضوعات قرآنی چه توصیه‌هایی به طلاب محترم مدرسه امام علی بن موسی الرضا علیه السلام (ویژه حافظان قرآن) دارید؟

پاسخ: توصیه ما به دوستان قرآنی مدرسه این است که مدرسه ای که هویتش قرآنی می باشد باید در پژوهش های قرآنی و موضوعات مرتبط بامباحث شریف و حیانی پرچمدار



عرصه های این چنینی باشد روی این حساب باید مقالات، نوشته ها سخنرانی ها، نشست های علمی و حتی محاوره روزمره آنها چون فضا خادمه بگونه ای باشد که مزین به آیات و کلمات قرآنی باشد.

سؤال: مدیریت مدرسه

حافظان قرآن کریم چه برنامه های کوتاه مدت و بلند مدتی را جهت شکوفایی استعداد قرآنی طلاب محترم دارید؟

پاسخ: از آنجایی که ملزم به رعایت آیین نامه آموزشی و چارچوبی که مرکز برای مدارس حوزه مشخص فرموده میباشیم، طبیعتاً باید در همان راستا هم برنامه های قرآنی را سمت و سو دهیم تلاش ما بر این است که بدون اینکه از نظام آموزشی چیزی کم شود و بدون تداخل و تزامم یک ساعت زنده را اختصاص به برنامه قرآنی دادیم یعنی ساعت ۸ صبح اول مهر تا ۹ شب همه عزیزان در هر سطحی که می باشند طبق نظر واحد قرآن تقسیم بندی و سطح بندی که باید قرآن انجام داده باید در محضر قرآن و از اساتید قرآن باشند در کنار این علاقه مندان تفسیر برای شما یکی دو سال است که استاد دعوت می شود به تفسیر و تفکر می پردازد در کنار این تجربه تولید تخصصی صوت و لحن برای کسانی که علاقه به ترتیل و تلاوت اسرار دانش در چه زمینه بیشتر می باشد و شاید به جاست که به مباحث اینجوری پرداخت شد.

سؤال: با تشکر و قدردانی از حمایت های همه جانبه حضرتعالی در امر پژوهش، توصیه های قرآنی خودتان را جهت پیشرفت اخلاقی و علمی طلاب معزز بفرمائید.

پاسخ: آنچه برای ما مهم است این است که طلبه ای که در این مجموعه باشد که در تراز انقلاب اسلامی باشد یعنی نسبت به حوزه و نظام، حوزه و ولایت فقیه حوزه و بیانیه گام دوم احساس مسئولیت کند و خود را ادامه دهنده راه امام و رهبری و شهدا بداند و روحیه جهادی خدمت به مردم داشته باشد. این طلبه باید در سه محور خود را بسازد و مجهز کند ۱- اخلاق، بد اخلاقی ها و بی تقوایی ها مردم را از دین و انقلاب دلسرد میکند بقول



قرآن «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ» ۲- علم، بی بهره یا کم بهره بودن از مطالب درسی و مباحث علمی نقیصه ای است که اعتماد مردم را به روحانیت که نماد دین است کم رنگ میکند و در رابطه او با خدا تاثیر می گذارد «إِنَّمَا يَخْشَى

اللَّهُ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» ۳- قرآن، همانطور که شرط پذیرش در این مدرسه حافظ قرآن بودن است شرط بقاء هم قرآنی بودن می باشد لذا بحکم «فَأَقْرَهُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ» باید محفوظات را مرور کند تا فراموش نکند و بلکه با ارتباط با قرآن محفوظات را کامل کند و وارد معانی و مفاهیم و تفسیر و تدبر شود و از پژوهش ها و خطابه ها و مناظرات قرآنی بهره مند باشد.

الحمد لله أولاً و آخراً